

در دفاع از هرمان دیبرکس نامه سرگشاده بیش از ۷۰۰ تن از فعالین صلح یهودی



نوام چامسکی و نوامی کلاین مثل بقیه امضاء کنندگان نامه خود یهودی هستند
مترجم: نرگس بیلاقی

بقیه در صفحه ۷

مورد حمله دشمن قرار گرفتن دلیل سلامت موضع گیری است

تراپ حق شناس
محمد رضا شالگونی در مصاحبه با رادیو سپهر به حد کافی به تحریف ها
و کینه توزی های بوق تبلیغاتی اشغالگران که در نوشته منشه امیر روی
سایت وزارت خارجه اسرائیل منعکس شده است.. بقیه در صفحه ۴

"سر" هیولا" در پاکستان

بقیه در صفحه ۱۰

آیا مارکسیسم قادر به توضیح بحران کنونی سرمایه داری می باشد؟

نقدی بر کتاب "بحران مالی بزرگ"
نوشته جان بلامی فاستر و فرد مک داف
اشلی اسمیت - ترجمه: صادق افروز

بقیه در صفحه ۸

اپوزیسیون سوسیالیست و جنبش های اجتماعی در ایران

فرامرز دادور

بقیه در صفحه ۱۰

بیانیه کمیته مرکزی سازمان
دراعتراض به احکام صادره ازطرف دادگاه شوش
جمهوری اسلامی در هراس از سندیکاهاى مستقل کارگری
بقیه در صفحه ۲

فراخوان کمیته مرکزی سازمان
برای شرکت در روزهای اقدام همراه و همگام با کارگران
معترض درسراسر اروپا و در برلین!
بقیه در صفحه ۲

رقابت های انتخاباتی نامزدهای نظام ولایت مطلقه فقیه

بقیه در صفحه ۳

بیانیه گروهی از ویلاگ نویسان مستقل در باره انتخابات دهم
*نه به انتخابات دهم، نه به جمهوری اسلامی!
بقیه در صفحه ۳

رئیس جمهور در نظام اسلامی ایران، یک آپاراتچی است.

مصاحبه با ناصر زرافشان

بقیه در صفحه ۵

اخراج علی نجاتی و احکام صادره برای کارگران هفت تپه!

بقیه در صفحه ۱۳

هشدار کانون نویسندگان ایران

درباره ی تشدید سرکوب و سانسور

بقیه در صفحه ۱۶

احساس روسپیگری زیر حجاب اجباری در ایران

این آن خدا ی پدرسالار خشن ملاهای مجنون که نیمی از جمعیت
کشور را سیاه پوش کرده نیست.

بقیه در صفحه ۶

بیانیه کمیته مرکزی سازمان

در اعتراض به احکام صادره از طرف دادگاه شوش

جمهوری اسلامی در هراس از سندیکاهای مستقل کارگری

در چنین وحشت و هراسی رژیم جمهوری اسلامی یکپارچه با شرکت همه جناح‌هایش به سندیکاهای مستقل کارگری یورش می‌برد. در این بگیر و ببند‌ها همه به اصلاح اصلاح طلب‌ها و محافظه کاران، سنتی‌ها و لیبرال‌ها و هر چهار کاندید اصلی خیمه شب بازی انتخابات ریاست جمهوری متفق القول در برابر استقلال سندیکاها و اتحادیه‌های کارگری صف کشیده‌اند. در حرف صحبت از آزادی تشکل و بیان می‌کنند ولی هنگامی که نوبت به سندیکای مستقل می‌رسد روی ترش می‌کنند. انگار کارگران شهروندان این کشور نیستند و از کره دیگری آمده‌اند و آزادی بیان و تشکل شامل حال آنان نمی‌شود. در این راستا جنبش سندیکایی کارگران، همچون جنبش زنان و دانشجویان و اقلیت‌های ملی، فقدان آزادی‌های صنفی و سیاسی را از نزدیک و روزانه احساس می‌کند. زندان‌های رژیم جمهوری اسلامی مملو از آزادی خواهان این جنبش‌هاست.

علی‌نجاتی از اعضای هیئت مدیره سندیکای کارگران نیشکر هفت تپه را تنها به جرم تلاش برای متشکل کردن کارگران در سندیکای مستقل شان در تاریخ ۱۸ اسفند ۸۷ دستگیر کرده و به زندان انداختند. نجاتی در تاریخ ۲۵ فروردین ۸۸ به قید ضمانت آزاد شد. ولی پس از آزادی از زندان نامه‌ای دریافت نمود مبنی بر این که شرکت هفت تپه او را از تاریخ ۸ فروردین ۸۸ از کار اخراج کرده و پس از این تاریخ هیچگونه حقوق و مزایایی شامل حال او نمی‌شود. هفته گذشته دادگاه رژیم جمهوری اسلامی در شهر شوش نیز احکام نهایی خود را برای پنج نفر از اعضای هیئت مدیره سندیکای کارگران نیشکر هفت تپه صادر کرد. بر طبق این احکام علی‌نجاتی، جلیل احمدی، فریدون نیکوفرد و قربان علی پور به یک سال حبس (شش ماه تعزیری و شش ماه تعلیقی) و پنج سال ممانعت از شرکت در هرگونه انتخابات کارگری و برای محمد صدری مهر یک سال زندان و سه سال ممانعت از شرکت در هرگونه انتخابات کارگری صادر شده است.

در رژیم جمهوری اسلامی که حافظ یکی از خشن‌ترین اشکال سرمایه‌داری موجود در جهان امروز است، سازمان دادن و فعالیت در سندیکاها یا اتحادیه‌هایی که از دل خود کارگران جوشیده باشد جرم است. کارگران ایران اگر بخواهند فعالیت سندیکایی کنند باید طبق قانون کذابی جمهوری اسلامی تنها در شوراهای فرمایشی اسلامی به فعالیت مشغول شوند. شورا‌هایی که طی سی سال گذشته تنها در خدمت سرمایه‌داران بوده و وظیفه اصلی شان جاسوسی و شناسایی کارگران فعال و مبارز بوده است. کارگران رزمنده به خوبی می‌دانند اگر بخواهند به خواست‌های خود برسند چاره‌ای جز متشکل شدن در سازمان‌های مستقل خودشان ندارند. کارگران هفت تپه در پی همین شناخت سندیکای مستقل خودشان را بنا کردند. آنها با یک انتخابات آزاد هیئت مدیره سندیکا را برگزیدند. در مقابل در انتخاباتی که برای شورای اسلامی برگزار شد از میان هزاران کارگر کارخانجات نیشکر مجتمع شوش و اهواز، تنها بیست نفر شرکت کردند. این شکست بسیار مقتضایه‌ای برای رژیم بود. محبوبیت رهبران سندیکا در بین کارگران و بی‌اعتنایی وسیع به شوراهای اسلامی دست آموز رژیم، خشم نوکران سرمایه را برانگیخت. علت دستگیری اعضای هیئت مدیره سندیکای نیشکر هفت تپه را باید در این حقیقت جستجو کرد.

سازمان ما با تمام امکانات خود از مبارزه بر حق کارگران ایران در ایجاد سندیکاهای مستقل کارگری و آزادی بی‌قید و شرط همه کارگران زندانی و زندانیان عقیدتی و سیاسی حمایت کرده و خواست‌های حق طلبانه آنان را با دیگر نیروهای مترقی در سراسر ایران و در سطح اتحادیه‌ها و مجامع کارگری جهان در میان می‌گذارد. بر خورداری از سندیکای مستقل حق کارگران ایران است. پیگرد، دستگیری، احکام زندان، اخراج کارگران از کار و ممانعت از فعالیت سندیکایی که صفت بارز و ویژه رژیم‌های فاشیستی است محکوم است.

زنده باد تشکل‌های مستقل کارگری

سرنگون باد جمهوری اسلامی ایران

زنده باد آزادی، زنده باد سوسیالیسم

کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

۲۸ مه ۲۰۰۹

فراخوان کمیته مرکزی سازمان

برای شرکت در روزهای اقدام همراه و همگام با

کارگران معترض در سراسر اروپا و در برلین!

سیستم سرمایه‌داری، ناتوان از حل بحرانی که ذاتی این سیستم است و موج جدید آن هم چون یک سونامی، بسیاری از عرصه‌های اقتصادی را در هم کوبیده است؛ در جستجوی چاره و راه‌های برون رفت از بحران، به اخراج کارگران و کاهش دستمزدها و حتی مواردی تعطیل واحد‌های تولیدی و خدماتی دست می‌زند. سیستمی که عمرش به لحاظ تاریخی به سر آمده اما با لجاجت، گاه با بکارگیری رفرم‌های جدید و گاه با کمک سرنیزه، برای مرمت و تداوم خود تلاش می‌کند. تاوان این لجاجت را، اما، کارگران باید بپردازند. با از بین رفتن مزایا، با کاهش دستمزدها، با افزایش ساعات کار و با بسته شدن درب‌های کارخانه‌ها.

بر اساس فراخوان "کنفدراسیون عمومی اتحادیه‌های اروپا" اتحادیه‌های کارگری در اروپا تصمیم گرفته‌اند در اعتراض به حمایت همه جانبه‌ی دولت‌های سرمایه‌دار از سرمایه‌داران و کارفرمایان؛ در اعتراض به هزینه کردن صد‌ها میلیارد از مالیات‌های داده شده مردم برای نجات کارتل‌های عظیم و بانک‌ها و شبکه‌های کازینویی مالی؛ در اعتراض به تعرض همه جانبه به دستاوردهای تاکتونی طبقه کارگر، در اعتراض به کاهش سطح زندگی کارگران و زحمتکشان و توده‌ی مردم و یک کلام در اعتراض به وضع موجود راهپیمایی‌های اعتراضی در ۱۴، ۱۵ و ۱۶ ماه مه در مادرید، پراگ، بروکسل، برلین، لوگزامبورگ، بوخارست و بیرمنگام به عنوان "روزهای اقدام" برگزار کنند.

سازمان ما از تمامی فعالین چپ ایرانی می‌خواهد تا با شرکت در این تظاهرات، پیام‌های گرم همبستگی کارگران ایرانی را به کارگران اروپایی برسانند. کارگران اروپایی باید بدانند که کارگران در ایران نیز همچون هم‌زمان اروپایی‌شان درگیر مبارزه با نظام سرمایه‌داری هستند. با این تفاوت که اگر کارگران اروپایی از حق اعصاب و تظاهرات برخوردارند؛ کارگران ایرانی حتی اجازه برگزاری ساده جشن اول ماه مه را هم ندارند. یورش وحشیانه پلیس به مراسم اول ماه مه امسال، در شهرهای مختلف و ویژه در تهران که به دعوت اتحادیه‌های کارگری برگزار شده بود، با دستگیری و مضروب شدن عده زیادی از کارگران و فعالین کارگری همراه بود. تعدادی از فعالین کارگری زیر شدیدترین شکنجه‌های قرون وسطی‌هایی برده شدند و وضعیت جسمی تعدادی از آن‌ها نگران کننده است. و حتی خانواده‌ها هنوز از وضعیت عزیزان دستگیر شده خود خبر ندارند.

سازمان ما از همه فعالین چپ می‌خواهد تا با توضیح مشکلات مبارزه کارگران ایرانی به کارگران معترض اروپایی، آن‌ها را در جریان آن چه در ایران می‌گذرد قرار دهند؛ و ماهیت ارتجاعی و ضد کارگری جمهوری اسلامی را که با شعارهای دروغین ضد امپریالیستی سعی در فریب جریانات مترقی در جهان دارد، افشا کنند.

سازمان ما همچنین از فراخوان‌های نهادهای همبستگی با جنبش کارگری ایران در خارج از کشور برای شرکت در تظاهراتی که توسط اتحادیه‌های کارگری آلمان "د.گ.ب" در ۱۶ ماه مه در برلین برگزار می‌شود حمایت کرده و همه فعالین ایرانی طرفدار همبستگی با جنبش کارگری ایران را دعوت می‌کند که در این روز اقدام شرکت کنند.

پیروزی ما درگرو اتحاد ماست. به رفقای کارگر اروپایی مان در روزهای اقدام در شهرهای اروپا و برلین ملحق شویم.

زنده باد مبارزه متحد کارگران همه کشورها

کارگران و فعالین کارگری دستگیر شده در اول ماه مه ۸۸

منصور اساتلو، ابراهیم مددی و همه زندانیان سیاسی و عقیدتی باید فوراً و بدون قید و شرط آزاد شوند!

سرنگون باد جمهوری اسلامی

زنده باد آزادی

زنده باد سوسیالیسم

کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی (راه کارگر)

۱۳ می ۲۰۰۹

رقابت های انتخاباتی

نامزدهای نظام ولایت مطلقه فقیه

*نامزدها.. این بار حتی با صراحت تاکید می کنند که از نظر طرح اقتصادی و اجتماعی.. اختلافاتشان در حد آهنگ پیش برد یک برنامه واحد است.. تاکنون مطالبه محوری غائب بزرگ و اصلی رقابت ها بوده و در عوض بازار عوامفریبی نامزدها داغ است و آشکارا خرید رای از طریق پخش پول جریان دارد

روشنگری: نزدیک شدن به زمان برگزاری انتخابات جناح های رژیم را به تکاپوی بیشتری کشانده است و حملات رقیب هر گروه به نامزد گروه دیگر افزایش یافته است.

این فضا که بخشی از وضعیت دوره انتخاباتی است در حالی است که در باره سه مساله کمترین تردیدی باقی نمانده است.

اولا: هیچ نیروی مستقل مردمی حق مشارکت مستقل در انتخابات و معرفی نامزد انتخاباتی را ندارد و همه نامزدها وابسته به جناح های رژیم حاکم و وفادار به ولایت مطلقه فقیه هستند. به عبارت دیگر هدف همچنان عبارت است از سواستفاده از رای مردم در خرید مشروعیت برای رژیمی که هم بی اعتقادی مطلق به رای مردم را از طریق ولایت مطلقه فقیه رسماً به مبنای نظری خود تبدیل کرده و هم آشکارا و علنی همه جنبش های اعتراضی و مطالبات قشرها و گروههای مختلف مردم را سرکوب می کند. دستگیری فعالین کارگری، دانشجویی و زنان همچنان ادامه دارد و نه انتخابات و نه فضای انتخاباتی نه تنها باعث کاهش آن نشده که به آن شدت و وسعت داده است.

ثانیا: نامزدهای نظام ولایت مطلقه فقیه این بار حتی با صراحت و قاطعیت تاکید می کنند که از نظر طرح اقتصادی و اجتماعی تفاوتی اساسی با هم ندارند و اختلافاتشان در حد آهنگ پیش برد یک برنامه واحد است که آن برنامه در واقع چیزی جز حذف هر چه بیشتر خدمات اجتماعی، و خصوصی و طبقاتی کردن خدمات اساسی و پایه ای نظیر دسترسی به آب آشامیدنی، برق و بهداشت و درمان و آموزش برای لایه های فقیر و محروم مردم نیست. در حوزه سیاست خارجی نیز اگر چه به ظاهر سازهای ناسازی زده می شود اما برای همه نامزدهای حاضر در صحنه روشن است که نحوه تعامل با آمریکا نه از درون آرای نامزد انتخابی که در پشت صحنه از سوی دستگاه ولایتی تنظیم و به کارگزار و گماشته این دستگاه پس از انتخابات برای اجرا دیکته می شود.

ثالثا: درست به دلیلی که گفته شد حداقل تاکنون مطالبه محوری غائب بزرگ و اصلی رقابت های نامزدهای ولایت مطلقه فقیه است. در عوض فضا انباشته از وعده های فریبگرانه نامزدها به رای دهندگان است. آشکارا خرید رای از طریق پخش پول جریان دارد و حتی نامزدهای انتخاباتی شاکمی هستند که به علت تفاوت موقعیت ها و نقد و نسیه بودن وعده ها، شرایط رقابت در این زمینه "تاعادلانه" شده است. در عوض در فضای انتخاباتی چیزی که به وفور یافت می شود پرونده هایی است که در باره فساد و زد و بند نامزدها بالا زده می شود. مثلا تصادفی نیست که در آستانه اعلام کاندیداتوری محسن رضایی خبرهایی در باره افزایش واردات قاچاق سیگار مالپرو در ایران انتشار می یابد. هر چه باشد در مجادلات جناحی از سوی احمدی نژاد فاش شده بود که محسن رضایی در واقع شاه مهره اصلی قاچاق سیگار در ایران است. یا مثلا رسانه های نزدیک و حامی نامزدی میرحسین موسوی ماجرای "کم" شدن ۳۰۰ میلیارد دلار در دوره احمدی نژاد را باد می زنند و در عوض دولتی ها از زبان صفار هندی مدعی هستند که در دوره نخست وزیری موسوی ۵۰۰ میلیارد دلار حیف و میل شده است. کروی که هنوز به پیروی از "حکم حکومتی" خامنه ای افتخار می کند، خود متهم به اخذ رشوه ۳۰۰ میلیونی از شهرام جزایری است. این اتهامات متقابل نامزدهای انتخاباتی به یکدیگر در باره فساد مالی و پرونده هایی که برای هم بیرون کشیده اند چهره نامزدهای رژیم ولایت مطلقه و کارگزاران رنگارنگش را برملا می کند.

در شرایطی که بازار عوامفریبی نامزدها داغ است و اخبار فساد مالی شان از سوی رقیب بر سر نیزه زده می شود؛ مطالبه محوری مطرح نیست و سرکوب شدید ادامه دارد. هیچ امیدی نمی توان داشت که آرای مردم در تعیین سیاست و جهت گیری رژیم نقش در خور توجه ایفا کند. اما طبیعی است که فضای انتخاباتی در صورتی که با هوشیاری و ظرفیت مورد بهره برداری قرار گیرد می تواند فرصتی برای روشنگری در باره ضدیت نظام ولایت مطلقه با حق رای مردم و مجالی برای طرح مستقل مطالبات جنبش های اعتراضی، فراهم کند. ۲۷ اردیبهشت ۱۳۸۸

بیانیه گروهی از وبلاگ نویسان

مستقل در باره انتخابات دهم

نه به انتخابات دهم،

نه به جمهوری اسلامی!

هرای که به صندوق ها ریخته شود رای به جمهوری اسلامی است. این گفته سران جمهوری اسلامی است. با شرکت در انتخابات، به جمهوری اسلامی، به ولایت مطلقه فقیه، به سیستمی که برپایه تبعیض جنسی، قوانین عقب مانده مذهبی و سرکوب و زندان و اعدام بنا شده است آری گفته ایم .

هموطنان!

باردیگر به انتخابات فرمایشی (انتصابات) رژیم جمهوری اسلامی نزدیک می شویم. حکومت دیکتاتوری مذهبی ایران هر چهار سال مهره های شناخته شده قدیمی خود را برای سرگرم نمودن آشناری از مردم و بیشتر از آن به عنوان ابزاری برای شکستن چرخه انزوا و تحریم های بین المللی وارد صحنه سیاسی می کند.

برای حکومتی که دست آورد سی ساله اش برای مردم ایران به جز فقر و ویرانی و اعدام و شکنجه و زندان و سنگسار نبوده است این خیمه شب بازی بی مایه تنها به این منظور است که شاید برای مدتی کوتاه بتواند آذهان مردم را که در زیر فشارهای اقتصادی و اجتماعی، فقر و گرانی و ناامنی و بیماری بسر می برند مشغول کند و از مبارزهای جدی و ریشه ای برای تغییر وضعیت موجود منحرف کند.

و درصحنه بین المللی نیز با زدن ماسک دموکراسی و پز بی مایه انتخابات، انزوای روزافزون، محاصره اقتصادی و تحریمها و بدنامی های بین المللی را که به دلیل عملکردهای ضد انسانی و نقض مدام حقوق بشر و شکنستن رکوردهای جهانی اعدام، فشارهای فزاینده را کمتر کند.

اگر نه در ماهیت ولایت فقیه و قدرت مطلقه رهبر مذهبی، انتخابات و آزادی آراء جایی نداشته و نخواهد داشت. سردمداران حکومت جمهوری اسلامی بارها اعلام کرده اند که ترجیح می دهند کلمه جمهوری را هم از نام این حکومت حذف کنند و آنرا حکومت اسلامی بنامند. در این دوره انتخابات باز هم طبق معمول و با دستورات شورای نگهبان و رهبری مذهبی کاندیدیهایی که حتی در چارچوب همان قانون اساسی ولایت فقیه انتقاداتی به سیستم های اجرایی دولت های پیشین داشتند تصفیه شدند و بقول معروف سالی که نکوست از بهارش پیداست

مردم ایران و جنبش های آن اما فارغ از این خیمه شب بازی تکراری و دروغ، مبارزات خود را برای حاکمیت مردمی و اصلاحات واقعی، و در چارچوب یک حکومت سکولار و مشروع و بر مبنای آزادی حقیقی همه اقشار و گروهها و احزاب ادامه می دهند جنبش های زنان، کارگران، دانشجویان، معلمان، مسلماً گول این بازی های منحط را نخورده و تنها از فرجه های ایجاد شده و شکاف های موجود بین جناح های داخل سیستم ولایت فقیه برای پیشبرد خواسته های حقیقی خود بهره خواهند برد. همچنان که در همین روزها درخبرها می بینیم که چگونه دانشجویان مبارز میتینگ های انتخاباتی مهره های سرکوب رژیم را به تظاهرات علیه کل سیستم سرکوب تبدیل می کنند.

ما وبلاگ نویسان امضاء کننده این بیانیه اعلام می داریم که به دلیل همه تجربیات انتخابات در طول ۳۰ سال گذشته ایران، این انتخابات دموکراتیک ویرمبنای آرای آزادانه مردم نیست. هم چنان که در همین اولین قدم شورای نگهبان حتی کاندیداهای خودی را هم که وارد بحث های انتقادی جدی تری شده بودند را تصفیه کردند این نشان دهنده اوج دیکتاتوری و سرکوب آزادهای مدنی است

ما وبلاگ نویسان مستقل و آزادیخواه نه تنها دهمین نمایش انتخابات ریاست جمهوری را تحریم نموده بلکه با صدای بلند به کلیت این نظام دیکتاتوری مذهبی نه می گوئیم. ۴ خرداد ۱۳۸۸

مورد حمله دشمن قرار گرفتن دلیل سلامت موضع گیری است

تراب حق شناس

مقاله بلند و ارزنده «فلسطینیان امروز و یهودیان آن روز» نوشته محمد رضا شالگونی که از جمله روی سایت اندیشه و پیکار هم آمده خشم یکی از جارجیان و توجیه گران اشغالگری و جنایات جنگی اسرائیل یعنی منشه امیر، مدیر برنامه فارسی رادیو اسرائیل را برانگیخته است. این قبل از هر چیز نشان می دهد که مقاله روی خال زده است. رفیق شالگونی علیه صهیونیست های نژادپرستی که درست ۶۱ سال است با تأیید کامل و بی شرمانه سرمایه داری جهانی به انکار و نفی حقوق و حتی موجودیت فلسطینی ها ادامه می دهند و در دفاع از حقوق مردم ستمدیده و زحمتکش فلسطین حرف حساب زده است. حرف حساب برای اسرائیل خطرناک است و باید علیه آن بجنگد. باید با توهین و چماق یهود ستیزی، همصدایی با بنیادگرایان حاکم بر ایران و تروریسم علیه هرکسی که با اشغالگری و تجاوز مستمر اسرائیل به مردم فلسطین مخالفت کند بتازد. تجاوزگران اسرائیلی از پیش از ۱۹۴۸ تا همین امروز با ارتکاب جنایات و تروریسم دولتی و پاکسازی قومی (شاهدش تحقیقات ارزنده «مورخین جدید» New Historians اسرائیلی ست) دولتی برپا کرده اند که پایگاه مقدم امپریالیسم جهانی ست. از عناصر و عمال چنین رژیمی جز این انتظاری نیست. اردوی اشغالگران از اردوی جانبداران حقوق خلق ها و عدالت جهانی جدا است.

در تارنمای وزارت خارجه اسرائیل ستونی هست زیر عنوان «سخن دوست» (دوست چه کسی؟) «دیدگاه شخصی (!) منشه امیر». او نوشته اش را با اشاره به محمد رضا شالگونی این طور شروع می کند: «نا انسان بی شرمی که لیاقت ندارد نام او برده شود...». از کسانی که توجیه گر جنایات هول انگیز صهیونیست ها نظیر دیرباسبین و صبرا و شاتیل و غزه و ترورهای هدفمند هستند، از کسانی که تبدیل فلسطین به زندانی بزرگ، تنها دموکراسی خاورمیانه جا می زنند، از کسانی که تا امروز حتا یک قطعنامه ملل متحد که اسرائیل را به رعایت حقوق فلسطینی ها فراخوانده نپذیرفته اند و ۶۱ سال است جنگ و خونریزی و ویرانی مستمر و اوراگی میلیون ها فلسطینی در منطقه خاورمیانه به بار آورده اند و با برپایی نخستین حکومت دینی در منطقه به تقویت ارتجاع و تاریک اندیشی مذهبی پرداخته اند جز این چه انتظاری هست؟ از دشمنان آزادی و برابری خلق انتظار دیگری داشتن غلط است.

اینکه او نام منتقد را نمی خواهد به زبان آورد یادآور اصرار اسرائیل در به زبان نیابردن نام فلسطین است که در سال های اخیر اگر به ناگزیر آن را بر زبان می آورند ولی آن را تهی از محتوای انسانی و حقوق ملی اش می خوانند. آنها حتا یک پنجم از شهروندان اسرائیلی را که فلسطینی هستند به عنوان فلسطینی قبول ندارند بلکه آنها را «اعراب اسرائیل» می خوانند. آنها حتی کشمکش ۶۰ ساله گذشته را کشمکش اعراب و اسرائیل (نه ملت فلسطین و اسرائیل)، یا کشمکش خاورمیانه می نامند تا اصل داستان مسکوت بماند. به اعراب و فلسطینی ها فشار مرگبار وارد می آورند که حق موجودیت اسرائیل را به رسمیت بشناسند اما خود هرگز حق موجودیت فلسطینی ها را قبول ندارند. با همه ادعای صلح دروغین و یکطرفه شان، هرگز حقوق سیاسی و ملی فلسطینی ها را به رسمیت نشناخته اند. انکار وجود فلسطینی ها و خودداری از نام بردن از طرف مقابل، نمونه رسوای دیگری دارد و آن این که نخست وزیر اسبق اسرائیل اسحاق شامیر در عین ناراحتی شدید از شعری که محمود درویش تحت عنوان «عابرون فی کلام عابر» (رهگذرانی در سخنی گذرا) در سال ۱۹۸۸ همزمان با انتفاضه اول سروده و توفاتی در اسرائیل و در بین سینه چاکان آن در خارج برپا کرده بود (۱)، در کنیست (به اصطلاح پارلمان) گفت: «این شعر بیانگر دقیق اهدافی ست که باند آدمکشان متشکل در سازمان آزادیبخش فلسطین در جست و جوی آن اند. این شعر را یکی از شاعرانشان، محمود درویش، که به اصطلاح وزیر فرهنگ شان است گفته... من می توانستم این شعر را در حضور پارلمان بخوانم ولی نمی خواهم این افتخار را داشته باشم که نامش در آرشیو کنیست بیاید.»

خوشبختانه وجدان های بیداری در اسرائیل وجود دارند که از سیاست اسرائیل شدیداً انتقاد و آن را افشا و محکوم می کنند. نویسندگان و متفکران اسرائیلی مانند یوری اوتوری، گیدنون لوی، امیره هس، شلومو ساند، میشل ورشوفسکی، دانیل بارنباوم، آریلا آزولای و بسیاری دیگر. همچنین نویسندگان و هنرمندان یهودی تبار در سراسر جهان که مخالف

صهیونیسم، اشغالگری، مستعمره سازی و نژادپرستی اسرائیل هستند (۲) و حسابشان از جنگ افروزان و اشغالگران جدا است.

باری، محمد رضا شالگونی در مصاحبه با رادیو سپهر به حد کافی به تحریف ها و کینه توزی های بوق تبلیغاتی اشغالگران که در نوشته منشه امیر روی سایت وزارت خارجه اسرائیل منعکس شده است پاسخ گفته و از حقوق عادلانه مردم فلسطین و منطقه آنطور که باید دفاع کرده است (۳) و نیازی نیست که چیزی بدان افزوده شود. چه خوب است سایت ها و بلوگ هایی که مدافع فلسطین و مخالف تجاوزات اسرائیل هستند، حالا که جارچی های تجاوز و اشغال چنین بی شرمانه علیه مقاله «فلسطینیان امروز و یهودیان آن روز» و نویسنده اش تاخته اند، مقاله را در سایت و بلاگ خود منعکس کنند.

در پایان، به عنوان همبستگی در این مبارزه افتخار آمیز، یادداشت و مقاله زیر را که دوستی گرامی از فلسطین دریافت کرده و برام فرستاده به فارسی بر آوردم که در زیر ملاحظه می کنید.

یادداشت بر مقاله زیر نوشته گیدنون له وی:
عدای نیست که روزنامه هارترز یا حتی گیدنون له وی (روزنامه نگار چپگرای مخالف سیاست اسرائیل) صریحاً بگویند که اسرائیل «تحت قوانین مذهبی اداره می شود»، یا آن را با افغانستان و عربستان سعودی مقایسه کنند؛ اما نمی توان نادیده گرفت که حرکت منظم به سمت روی کارآمدن احزاب سیاسی راست همواره با اوجگیری منظم نفوذ نیروهای راست مذهبی همراه بوده است.

در سراسر دنیا کسانی می توانند از اسرائیل نفرت داشته باشند یا بدان عشق بورزند - که در این اواخر بیشتر حالت اول دیده می شود - اما شاید خیلی ها هنوز از اسرائیل تصویری شبیه یک دولت «سکولار» (لانیک) اروپایی دارند. بسیاری احتمالاً نمی دانند که اسرائیل دارای قوانین مذهبی سخت قرون وسطایی ست که بر زمینه های حیاتی زندگی از جمله ازدواج، حرمت و تقدس روز شنبه و حتی امور مربوط به دفن مردگان حاکم است. هستند افراد متعددی از یهودیان روسیه که به اسرائیل آمده و به ارتش اشغالگر پیوسته و طی عملیات نظامی کشته شده اند، اما مجاز نیست که در گورستان های عمومی ارتش دفن شوند، زیرا آنها به نظر مقامات بنیادگرای مذهبی، که امور مربوط به دفن مردگان را در اختیار دارند، «به حد کافی یهودی» نیستند، یعنی مادر و مادرزادگی آنان یهودی نبوده اند. اتومبیل هایی که جرأت کنند روز غفران (یوم کیپور) در عکا و بیت المقدس و جاهای دیگر حرکت کنند به دست بنیادگرایان خشمگین [یهودی] سنگباران می شوند، در حالی که لبرال های مهربان لانیک، ساکت آنها را تماشا می کنند و گاه آنها را تأیید می نمایند.

بیمارستان ها در سراسر اسرائیل، حتی در ناحیه ای لانیک مثل تل آویو، در روز شنبه نه تنها به بیماران غذای سرد می دهند زیرا در این روز روشن کردن اجاق ها ممنوع است، بلکه آسانسورها را هم طوری برنامه ریزی می کنند که در تمام طبقه ها متوقف شود تا نیازی به فشار دادن تکمه ها نباشد و حرمت شنبه شکسته نشود! در جریان عید فصح یهودی (عید پاک) مأمورین امنیتی جلوی در بیمارستان، نه تنها افراد را به خاطر آنکه مبادا با خود اسلحه داشته باشند، بازرسی می کنند، بلکه تا از ورود نان و هر غذایی که با تخمیر تهیه شده باشد جلوگیری کنند. اگر یک مادر فلسطینی که به عیادت فرزند بیمارش آمده نان کنجیدی خاص بیت المقدس «قاچاق» کرده باشد، نه تنها نان را از او می گیرند (البته با دستکش) و آن را به دور می اندازند، بلکه آن زن را سرزنش نیز می کنند. عامل فشار و اجبار مذهبی نه تنها در عربستان سعودی و افغانستان، بلکه در اسرائیل نیز به شدت حضور دارد. نکته آخر اینکه در بیمارستان های اسرائیل در روزهای شنبه از کمک - پزشکان فلسطینی برای انجام کارهای خیلی پیش پا افتاده استفاده می کنند مانند نوشتن نسخه، باز و بست کردن کیسول اکسیژن یا برای هر فعالیت بدنی که پزشکان یهودی حاضر نیستند آن را انجام دهند مبادا تقدس روز شنبه را زیر پا بگذارند.

شاید شما موافق باشید که اسرائیل کشوری ست برپایه تبعیض نژادی یا اینکه به خاطر کمبود اطلاعات لازم اصرار بورزید که چنین نیست. از این می گذریم؛ اما به هیچ رو نمی توانید آن را به طور جدی کشوری لانیک تلقی کنید (۴).

اکنون مقاله ای را که در هارترز به تاریخ ۱۲ آوریل ۲۰۰۹ چاپ شده می خوانید:

جنبه تاریک اندیشانه مذهبی اسرائیل

Gideon Levy

چند روز پس از آنکه ده ها هزار تن از اسرائیلی ها صبحگاهان به آسمان چشم دوختند تا «بازگشت خورشید را به همان جایی که در لحظه آفرینش قرار داشته» با شکوه و احترام برگزار کنند، وقتی می بینید که میلیون ها

رئیس جمهور در نظام اسلامی ایران، یک آپاراتچی است.

در روز ۲۷ اردیبهشت ماه ۱۳۸۸ میرحسین موسوی خود را کاندید ریاست جمهوری در حکومت اسلامی نموده که بعد از ۲۲ خرداد ۱۳۸۸، در مسند ریاست قوه مجریه نظام ولایت فقیه قرار گیرد. او در تداوم تبلیغاتش، طی بیانیه ای وعده داد که در صورت دست یابی به مقام مذکور، حريم خصوصی افراد را محترم خواهد شمرد، آزادی بیان و اجتماعات را مورد حمایت قرار خواهد داد، با اقلیت سیاسی منصفانه رفتار خواهد کرد، از حقوق زنان دفاع کرده و اعمال هرگونه شکنجه را ممنوع اعلام خواهد کرد.

آنان که سخنان شاهپور بختیار در " شرفیابی بحضور اعلیضرت " و وعده های او به مردم - در خدمت تداوم حیات رژیم ستم شاهی - را بخاطر میآورند، از تشابهات آن بیانات و این فرمایشات متعجب نخواهند شد. شاهپور بختیار که خروش سیل آسای مردم ایران در مسیر سرنگونی آن رژیم سرکوبگر را بچشم خویش دیده بود و چاره کار را در عقب نشینی های موقت، جهت از نفس انداختن جنبش مردمی میدید. مردم با تداوم مقاومت و مبارزه شان، پاسخ بختیار را با سرنگونی رژیم شاه دادند.

میر حسین موسوی در دهه ۶۰ شمسی، مقاومت مردمی را تقابل با خفقان اسلامی را دیده است و " مژه " قتل زندانیان سیاسی - بقصد از پای در آوردن مبارزان و مبارزه - را چشیده است. اما، بچشم خویش دیده است که دادخواهی مردمی و مبارزه مردم برای دست یابی به حق تعیین سرنوشت شان را نمیتوان با سرکوب های دهشتناک و کشتارهای بسیار، برای همیشه از نفس انداخت. لذا احتمالاً با آموزش از گذشته ها و برای تضمین بقای نظام ولایت فقیه، این بار میدان آمده است که با روش های " ضریف " تری (امید بخشیدن کاذب به بهبود وضع کنونی و ارائه سراب به توده های حق طلب در پائین و چانه زنی در بالا)، ضمن تداوم بخشیدن به حیات رژیم و گسترش منافع جناحی که بدان وابسته است، یک بار دیگر، از گسترش مبارزات آزادیخواهانه و برابری طلبانه کارگران و زحمتکشان (اکثریت قریب به اتفاق شهروندان کشور) جلوگیری نماید.

پس از آنکه مردم حکومت خفت بار هشت ساله محمد خاتمی را که با یک حکم حکومتی همه " ماست " هایش را کیسه کرد، تجربه نمودند، بعد است که بار دیگر فریب وعده و وعیدهای مردم فریبانه میرحسین موسوی و یا دیگر صاحب منصبان فریبکار و سرکوبگر رژیم را بخورند. در نظام جمهوری اسلامی ایران تنها دو چیز مقدس است؛ کرنش به خدای سرمایه و دیگری ذوب شدن در ولایت فقیه و تسلیم شدن به هوا و هوس های او! " انتخابات " در چنین رژیمی را باید بایکوت کرد. بساط چنین رژیمی را میبایست درهم ریخت و آنرا سرنگون نمود. برای آشنایی بیشتر شما با حقیقت " انتخابات " در جمهوری اسلامی ایران، توجه تان را به مقاله ای که در شماره ۳۷۹ نشریه راه کارگر تحت عنوان " به مناسبت "انتخاب" رئیس جمهور در ایران!" درج شده است جلب مینمایم.

چاره رنجبران نه دل سپردن به وعده های فریبکانه کارگزاران رژیم، بلکه چاره رنجبران اتحاد و تشکیلات است.

در سطور ذیل توجه شما را به مصاحبه ناصر زرافشان وکیل پرونده ی قتل های زنجیره ای که در جریان پیگیری این پرونده به اتهام افشای اسرار حکومتی به سه سال زندان محکوم شد، با رادیو دویچه وله جلب مینمایم. دکتر ناصر زرافشان معتقد است که سخنان میر حسین موسوی، شعارهای تبلیغاتی است که تنها در فاصله زمانی نزدیک به انتخابات تاریخ مصرف دارد و در ساختار کنونی ایران اجرا نخواهد شد.

دکتر زرافشان (عضو کانون نویسندگان ایران) به واقعه اعدام دسته جمعی زندانیان سیاسی در سال ۱۳۶۷ اشاره کرده، میگوید در آن زمان مهندس موسوی نخست وزیر بودند، بنابراین بهتر است که ابتدا در مورد این رویداد اظهار نظر کنند و بعد وعده تشکیل معاونت حقوق بشر را بدهند.

دویچه وله: آقای دکتر زرافشان، میرحسین موسوی یکی از کاندیداهای ریاست جمهوری اعلام کرده که اگر رئیس جمهور بشود، دفتر معاونت حقوق شهروندی و حقوق بشر در ریاست جمهوری ایجاد می کند. فکر می کنید آیا ایجاد یک چنین معاونتی می تواند تاثیری بر بهبود وضعیت حقوق بشر در ایران داشته باشد؟

ناصر زرافشان: نظر به این که آنچه در اینجا به انتخابات موسوم است، یعنی اول افرادی از طریق فیلترها و تمهیدات دیگری انتخاب می شوند و

تن از اسرائیلی ها در مراسم عید فصح شادمانه نیایش مربوط به نسل کشی - عذاب الیم و غرق کردن فرزندان - را با صدای بلند می خوانند، اذعان خواهید کرد که ما در کشوری مذهبی بسر می بریم.

در این روزهای تعطیل عید فصح [عید پاک یهودی] وقتی در برخی مناطق کشور محال است بتوان نان یا چیز دیگری که در آن خمیر به کار رفته پیدا کرد؛ وقتی خاخام ها در جستجوی آن اند که برنامه ای کامپیوتری نصب کنند تا از فروش محصولاتی که در آنها خمیر به کار رفته جلوگیری شود؛ وقتی خاخام بزرگ، یونا متزگر، از خاخام یاکوب اسرائیل پیفرگان می خواهد که به مرید خود نوچی دانکنر، صاحب یک فروشگاه بزرگ، توصیه کند که چنین برنامه ای نصب کند؛ و وقتی گاوهای کشور ما تحت رژیم غذائی بدون خمیر قرار دارند، خود را در کشوری مذهبی می یابید.

ما باید ببینیم که در جامعه ای بسر می بریم با جنبه های بسیار تاریک مذهبی. خارجی هایی که به اسرائیل وارد می شوند چه بسا از خود پیرسند وارد چه کشوری شده اند، ایران، افغانستان یا سعودی؟ در هر حال، اسرائیل جامعه ای لیبرال، لائیک و آزاد از خرافات و جهل و تعصب که ادعا می کند نیست. تنها بریدن دست دزد یا حجاب چهره زنان نیست که کشور را مذهبی می کند. همان گونه که یک کشور اشغالگر که سه و نیم میلیون انسان را از حقوق مدنی شان محروم کرده نمی تواند «تثا» دموکراسی خاورمیانه» لقب گیرد، کشوری نیز که به دلایل مذهبی یک هفته در آن نان پیدا نمی شود نمیتواند خود را کشوری لائیک و آزادخواه بنامد.

درست است که در سال های اخیر فضا کمی باز شده است. اماکن تفریح و سرگرمی و فروشگاه های بزرگ در روزهای شنبه بیش از گذشته باز هستند. مردگان را هم می شود با پرداخت کمی پول در گورستان غیر مذهبی دفن کرد، اما این کافی نیست تا بتوانیم خود را جامعه ای لائیک (سکولار) بنامیم. خود را فریب ندهیم: از گهواره تا گور، از ازدواج تا طلاق هنوز تقریباً همه چیز مذهبی ست.

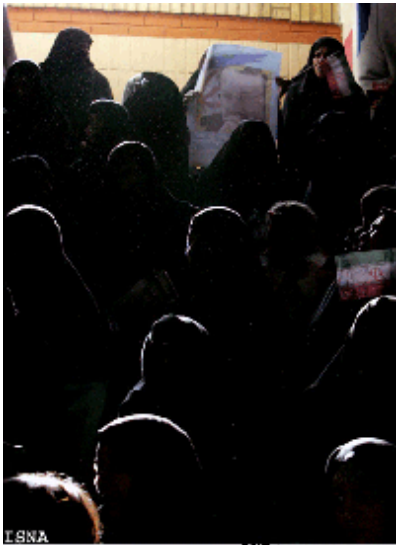
در هیچ کشوری نیست که روز شنبه اتوبوس در خیابان ها و قطار روی ریل ها نباشد. هیچ شرکت هوایی غیر از ال عال نیست که یک روز در هفته تن آسایی کند، یا اینکه روز شنبه در بیمارستان ها و هتل ها غذای سرد بدهند. اینکه به خاطر وجود گورستان های قدیمی جاده ها را منحرف کنند، به طوری که اگر کسی از بیرون به صحنه نگاه کند به نظرش مثل طواف می آید، اینکه در اتوبوس ها زنان و مردان را از هم جدا کنند، در هیچ کشور دموکراتیکی دیده نمی شود. در اینجا هرگز مذهب از دولت جدا نبوده، بلکه آنها دست در دست یکدیگر زندگی ما را تحت نظر دارند.

ما نباید جامعه سنت گرا و رهبری آن را سرزنش کنیم. سنت گرایان حق دارند هنرکاری می توانند انجام دهند تا ایمان خود را بر جامعه لائیک تحمیل کنند [آنها کار خودشان را می کنند]. طرفی را که باید سرزنش کرد لائیک ها هستند. اینکه طلاب علوم دینی یهود از خدمت سربازی معاف اند تقصیر آنان نیست. تقصیر اکثریت لائیک است که به این امر اجازه می دهد. بقیه امور زندگی مان نیز همین روال را دارد. ما لائیک ها هستیم که مستحق سرزنش ایم. ماییم که تسلیم شده ایم. اقلیت دیگری هم هست، اقلیت کولون ها (مهاجران یهودی ساکن شهرکها در سرزمین های غصب شده فلسطینی) که با دست زدن به اعراب، اکثریت جمعیت را دچار ترس و وحشت می کنند، درست همان گونه که متعصبین مذهبی با ستمکاری هاشان چنین می کنند. علت اینکه ستمکاری و خودکامگی همچنان وجود دارد این است که اکثریت لائیک تصمیم گرفته است دست روی دست بگذارد و اطاعت کند.

بنابر این نیاید از مذهبی ها شکایت کنید. لائیک ها در اکثریت اند و قدرت تغییر سیمای جامعه در دست آنها است. اگر اکثریت می خواست مقاومت کند و تسلیم اقلیت نشود، اتوبوس ها همه روز حرکت می کردند و نان در تعطیلات عید فصح (عید پاک) به فروش می رسید. بدین ترتیب، این ما هستیم که، بیش از آنکه خود به آن اعتراف کنیم، مذهبی هستیم. ما ممکن است ظاهر لائیک را برای خود حفظ کنیم، اما در باطن خویش مذهبی هستیم.

ای کاش ما این را می پذیرفتیم و دست از ادعای لائیک بودن بر می داشتیم. با وجود این، جامعه ای که وانمود می کند غربی ست و بر اصول عصر روشنگری استوار است، وقتی چنین شیوه زندگی مذهبی و تاریک اندیشانه را حفظ می کند نمی تواند به خودفریبی اش ادامه دهد. از زمانی که در مدرسه به ما می آموختند که اگر کتاب مقدس بر زمین افتاد آن را برداریم و ببوسیم مدت چندان نمی گذرد. پس بگذارید مژه نان فطیر را بچشیم و مجبور نباشیم بطری آبجو را از نایلون مسخره آن در فروشگاه بیرون بکشیم. بگذار اعتراف کنیم که ما هنوز (غالباً) در کشوری زندگی می کنیم که قوانین مذهبی بر آن حاکم است. بقیه در صفحه ۶

احساس روسپیگری زیر حجاب اجباری در ایران



این آن خدای پدسالار خشن ملاهای مجنون که نیمی از جمعیت کشور را سیاه پوش کرده نیست

روشنگری، کریستینا پاترسون در جریان سفر به ایران همان احساس غضب و خشمی را تجربه را کرد که نقض خشن حقوق زنان در دل میلیون ها زن ایرانی بر می انگیزد. او این احساس را در مقاله زیر که در ۱۶ مه در ایندپندنت منتشر شد، بیان کرده است. پاترسون از سردبیران ادبی این نشریه است و در حوزه ادبیات بویژه شعر تخصص دارد و همین خصوصیت در تبیین او از بی حقی مردم بویژه زنان ایران زیر فشار دولت مذهبی، منعکس شده است. مقاله به صورت آزاد و نزدیک به متن ترجمه شده است. شعرهای حافظ و مولوی که در مقاله به آن ها اشاره رفته به زبان نثر برگردانده شده است.

مذهب واقعی ایران اسلام نیست

اگر میخواهید زنی احساس کند مثل یک روسپی است، کافی است به او یک روسری بدهید. مویی که تا به حال فقط وقتی برای مشغله ذهنی می شد که احساس میکردی وزوزی شده، چرب یا خشک است، همان حلقه های مجعد خشک ناگهان از یک چیز طبیعی و لازم که دور صورت پرچین و چروک یا کک و مک دارت را پوشانده، به یک سلاح جنسی شیرانه، چشمک زن و اغواگر تبدیل می شود که هدف آن به دام انداختن و شکار یک مرد و آسیب رساندن به اوست. چند هفته پیش از لحظه ای که من همراه با دو زن روزنامه نگار، پایم را در فرودگاه تهران به زمین گذاشتم، کمتر به چیز دیگری فکر میکردیم. با این فکر کلنجار میرفتیم که پیش از این وقتی که مجبور نبودیم تمام روز به روسری های مان وربرویم، با دست های مان چه میکردیم؟ قبلا که این کاسه لاک پشت داغ، مثل قنداق دور سرمان پیچیده نبود و مغزمان را به جوش نمی آورد، چقدر احساس آزادی می کردیم؟ و چه احساسی داشت وقتی کمی گرم ات می شد، می توانستی اندکی ژاکت ات را باز بکنی؟ چه حالتی بود؟ به زحمت یادمان می آمد.

راهنمای ما برای یک رویوش قهوه ای ضخیم و نایلونی آورد تا نجابت مان را حفظ کنیم، ولی من ترجیح دادم یک ژاکت بلند قدیمی را که از لندن خریده بودم بپوشم. اما وقتی نوارچسب آن - که سفت و سخت آن را می بستم تا به کسی به خاطر یک لحظه نمایان شدن پای پوشیده در شلوارم تجاوز نشود- در رفت، راهنمای ما با شتاب خود را به من رساند تا یک سنجاق قفلی به من بدهد. بعد، یک تونیک بلند در بازار خریدم. نمیدانم با چه ماده شیمیایی سمی آغشته بود که آخر هفته پوستم مثل پوست سوسمار شده بود. اگر ایران مغزم را اسیر خود کرده بود، پیکرم علیه آن شورش می کرد.

بعد بین انتخاب شده ها انتخابات می گذارند، علی الاصول به کل انتخابات اعتقادی ندارم. اما در مورد ایشان و صحبت هایی که کرده اند، بدون این که قصد بی احترامی به هیچ کس را داشته باشم، می خواهم بگویم اعمال افراد دروغ نمی توانند بگویند، اما خود آدمها می توانند دروغ بگویند. بنابراین اگر از روی اعمال افراد که واقعیت پیدا کرده و اتفاق افتاده قضاوت بکنید، مطمئن تر است تا این که از روی وعده هایی که می تواند واقعیت پیدا بکند و می تواند نکند دآوری کنیم. آقای میرحسین موسوی در سال ۶۷، یعنی زمانی که بزرگترین پروژه ی قتل عام زندانیان سیاسی در این مملکت اتفاق افتاد، نخست وزیر این مملکت بوده اند. من خیال می کنم پیش از هر چیز ایشان باید در این زمینه برای جامعه و برای مردم بگویند نقش شان چه بوده است و در آن زمینه چه موضعی دارند، بعد در خصوص ایجاد معاونت حقوق بشر و حقوق شهروندی صحبت بکنند. همان طور که گفتم آنچه از آدمها سر زده و اعمال آدمها، معیار قابل اطمینان تری است تا وعده های آنان.

دوچهاره: بنابراین شما براساس سابقه ی دوران هشت ساله ی نخست وزیری آقای موسوی فکر می کنید که ایشان این وعده هایی که داده اند فقط می تواند یک وعده ی انتخاباتی باشد و توانایی انجام این وعده ها را نخواهند داشت؟

ناصر زرافشان: من علاوه بر آنچه به شخص ایشان مربوط می شود، با توجه به ساختار موجود هم گمان می کنم که این حرفها حرف است و در مرحله ی حرف باقی خواهد ماند و تحقق یک چنین صحبت هایی نیاز به تغییر ساختاری در ایران دارد که الان از عهده ی آقای موسوی یا سایر کسانی که کاندیدا هستند خارج است.

دوچهاره: من دقیقاً در مورد همین می خواستم از شما سوال کنم که اصولاً چقدر معتقدید که بهبود وضعیت حقوق بشر در ایران در اختیار یک رییس جمهور خواهد بود؟

ناصر زرافشان: من اعتقادی ندارم و گمان می کنم که در این زمینه ی خاص جز متشکل شدن مردم از پایین برای کسب آن قدرتی که برای بهبود وضع لازم است، هیچ اهرم و هیچ راه دیگری وجود ندارد.

دوچهاره: آقای دکتر زرافشان عده ای معتقدند همین که کاندیدایی آمده و در مورد حقوق شهروندی و حقوق بشر صحبت می کند و وعده ی این را می دهد که می خواهد معاونت حقوق بشر ایجاد بکند، این را باید به فال نیک گرفت. نظراتان راجع به این موضوع چیست.

ناصر زرافشان: حرف خوب البته خوب است. بحث بر سر این است که آیا تا چه حد این حرفهای خوب می تواند به عمل های خوب تبدیل بشود. من در آن مقام دارم صحبت می کنم. وگرنه بابت همین حرفهای خوب هم، باید خوشحال بود که این حرفها زده می شود. ولی حرفهایی است که مربوط به فصل موسم انتخابات است و باید بگویم که با توجه به مجموعه ی نظام موجود که حالا در این فرصت کوتاه امکان رفتن در جزئیاتش نیست و بسیار کمتر از اینها هم با این ملک و این روزگار شدنی نیست.

بقیه مقاله :

مورد حمله دشمن قرار گرفتن دلیل سلامت موضع گیری است

منبع: روزنامه اسرائیلی هارتز ۱۲ آوریل ۲۰۰۹ (تأکیدها از مترجم است)

www.haaretz.com/hasen/spages/1077908.html

۱- رک. به: محمود درویش (همراه با سه نویسنده اسرائیلی)، فلسطین کشور من، جنجال یک شعر، انتشارات مینوی، پاریس ۱۹۸۸ (به فرانسوی)

۲- برای اطلاع بیشتر رک. از جمله به:

<http://www.peykarandesh.org/felestinIndex.html>

۳- رک. به:

http://www.azadi-b.com/J/2009/04/post_499.html

۴- کسانی که ایرادشان به رژیم ایران محدود به «بنیادگرایی اسلامی» است و بنیادگرایی مسیحی (جرج بوش و...) و بنیادگرایی یهودی (اسرائیل) را نمی بینند یا آن را به «مدرنیته» اش می بخشند، وقتی وزرای احمدی نژاد نامه به چاه می اندازند تا به دست امام زمان برسد به رژیم خرافات می خندند ولی برای چپاندن نامه حاجت لای جزز های دیوار تدبیه در اسرائیل حرفی ندارند! (م.)

در دفاع از هرمان دیرکس نامه سرگشاده بیش از ۷۰۰ تن از فعالین صلح یهودی

مترجم: نرگس بیلاقی

به دنبال انتقاد هرمان دیرکس رییس فراکسیون حزب چپ آلمان die Linke به عملکردهای ضد بشری دولت و ارتش اسرائیل بر ضد فلسطینیان و بیاناتی که در حقانیت فراخوان کمپین جهانی بایکوت و تحریم کالاها اسرائیلی ابراز کرده بود، بخشی از وسایل ارتباط جمعی آلمان و تعدادی از افراد مخالف نظراتش، او را به یهودی ستیزی به طور عام متهم ساختند. در پی آن، تعدادی از شهروندان یهودی تبار از سراسر جهان بر آن شدند تا علیرغم دیدگاه های مختلفی که دارند، طی یک نامه ی سرگشاده و با یک موضع گیری مشترک از یهودی ستیزی خواندن هرگونه انتقاد برحق از سیاست ها و اعمال دولت اسرائیل فاصله بگیرند و همسان سازی فراخوان به بایکوت کالاها اسرائیلی را که به منظور وادار ساختن دولت اسرائیل در به رسمیت شناختن حقوق ملت تحت ستم فلسطین شکل گرفته است، با اعمال و سیاست های نژاد پرستانه ی آلمان نازی آشکارا رد و محکوم کنند.

شخصیت های معروفی از جمله خاتم یودت باتلر نظریه پرداز برجسته ی حقوق زنان، نوام چامسکی نویسنده و زبان شناس آمریکایی، نرمان گ. فینکل اشتاین دانشمند علوم سیاسی از آمریکا، خاتم نوامی کلاین نویسنده و منتقد جهانی سازی از کانادا، سه وی بی دور تاریخ دان (پاریس- نیویورک)، خاتم فیلسا لانگر وکیل دادگستری و فعال جنبش حقوق بشر از آلمان، یاکوب مونتا نویسنده و فعال سندیکایی از آلمان، خاتم تیکوا هونیک-پارناس نویسنده از اسرائیل، و میثاییل وارشاوسکی نویسنده و فعال سیاسی اسرائیلی را می توان نام برد.

متن و مضمون این نامه ی سرگشاده و همچنین نظرات یهودیان ساکن اسرائیل و دیگر نقاط جهان در این راستا به وضوح نمایانگر آن است که به زیر سؤال بردن موجودیت اسرائیل مطرح نیست و آن چه دنبال می شود همگانی کردن جدلی سیاسی در نقد، ارزیابی و به چالش کشیدن سیاست های دولت اسرائیل در قبال فلسطینیان و جستجو و پیشنهاد راه کارهای تغییر این سیاست ها به نفع صلح و همزیستی یهودی ها و فلسطینی ها می باشد و نباید آن را اقدامی نژاد پرستانه تلقی کرد.

نامه ی سرگشاده ی جمعی از فعالین یهودی جنبش صلح در باره ی

اظهارات هرمان دیرکس، بایکوت کالاها اسرائیلی و یهودی ستیزی

ما فعالین یهودی تبار جنبش صلح هستیم.

برخی از ما بر تبار یهودی و یهودی بودن خود تأکید می ورزیم و برخی نه. اما به طور کلی همه ی ما به کسانی که وانمود می کنند زبان همه ی یهودیان هستند و به هر گونه اعتراض بر حق [به دولت اسرائیل] برچسب یهودی ستیزی می زنند معترضیم.

ما با نگرانی از تهمت پراکنی بر علیه هرمان دیرکس، فعال سندیکایی و عضو حزب چپ آلمان در شهر دویز بورگ* آگاهی یافتیم. هرمان دیرکس در رابطه با تهاجم نظامی اخیر دولت اسرائیل به نوار غزه از فراخوان فوروم اجتماعی جهانی مبنی بر بایکوت کالاها ساختن اسرائیل حمایت کرده است. اقدامی که می تواند با وارد آوردن فشار [اقتصادی] به دولت اسرائیل، در سوق دادن آن دولت به اجرای عدالت در مورد فلسطینیان کمک کند. دولت اسرائیل را باید با اتخاذ تدابیری از این دست تحت فشار قرار داد.

در پی اعلام حمایت هرمان دیرکس از این فراخوان افراد زیادی از گروه بندی های مختلف با لحنی خشن او را به یهودی ستیزی متهم ساختند و گفتند و نوشتند که هرمان دیرکس خواهان تکرار بایکوت کالاها یهودی به سبک سیاست های ضد یهود نازی های آلمان در سال های ۳۰ قرن بیستم می باشد.

هرمان دیرکس به درستی اعلام می کند که:

" در خواست فوروم اجتماعی جهانی هیچ گونه وجه اشتراکی با اقدامات راسیستی نازی ها در قبال یهودیان ندارد، بلکه تنها هدفش این است که به سیاست های سرکوبگرانه ی دولت اسرائیل علیه فلسطینیان پایان داده شود."

پیش از این ها هیچ گونه حرف و سخنی از یهودی ستیزی هرمان دیرکس در میان نبود. اما اکنون و پس از حمایت او از بایکوت [کالاها اسرائیلی]، این اشخاص سعی می کنند به عناوین مختلف او را بر صندلی اتهام بنشانند. مثلا Graumann Dieter معاون دبیرکل شورای

تقاضانامه های عبور" به نام خدا" را فریاد میزد، اوراق راهنمای توریست ها "به نام خدا" را فریاد میزد. "به نام خدا" ست شاید، که کودکان در خیابان ها توی چادر لنگان خود را می کشند، و زن و مرد در اتوبوس ها از هم جدا شده اند، و هیبت زنان ایران، حتی زنان مدرن ایران هم دیگر به شکل زنانه نیست، بلکه سه گوش شده است. و "به نام خدا" ست که شما میتوانید در شیراز باشید، و جوجه خوشمزه ای را که با زعفران چاشنی زده شده به دندان بکشید و یک لیوان از آن نوشیدنی گوارا را آرزو کنید - البته فقط آرزو کنید. و نیز شاید "به نام خدا" ست که دلتان به شدت و بطورسمجی آن را می خواهد، بطوریکه تا هواپیمای تان ساعت ۸ صبح از باند فرودگاه و از خاک ایران برمیخیزد، به جستجوی آن برآمده و به مهمان دار می گوید: "اوه، ساقی" یا چیزی شبیه آن" برایم یک جام می بیاور!" و آنوقت در واقع دارید کلام حافظ، شاعر بزرگ پارسی در قرن ۱۴، محبوب گوته، محبوب امرسون، محبوب لورکا، و همچنین محبوب بسیاری از مردان، زنان و کودکان ایرانی، را بازگو میکنید. و در مقبره حافظ، در سایه باغی در محاصره درخت های سرو است که شما میتوانید ایرانی ها را ببینید که خدای حقیقی خود را پرستش می کنند. این آن خدای پدرسالار خشن ملاهای مجنون که نیمی از جمعیت کشور را سیاه پوش کرده نیست، و نه خدای مردانی که وقتی رو سری شما به عقب میروند بر سر شما داد میزنند، و نه خدای پاسبان های اخلاق که شما را کنترل میکنند تا ببینند دختر جوانی که با او صحبت میکنید همانطور که ادعا میکنند دختر عموی شماست یا نه. خدای آنها نیست که به مینیاتورها ی نفیسی که در کانون هنر ایرانی قرار دارد، و به فرش ها و نقاشی های زیبایی که نفس را در سینه حبس میکنند، و به باغ های گل سرخ با رایحه باغ بهشت - یا معادل فارسی آن پردیس - الهام می بخشد.

خدایی که ایرانیان ستایش می کنند، خدای شعر است، و این واقعیت را وقتی به راهنمای تان نگاه میکنید در می یابید، که چگونه مرمرهای مقبره را لمس میکند و چگونه کلمات را طوری به زبان می آورد که گویا روح خود را آزاد میکند، و چگونه شعری در باره بهار و هزار داستان و گل سرخ می خواند. این خدایی والا که در جستجوی زیبایی است، خدایی که میتوانید تقریباً بگویید خدای شراب، زن و موسیقی است. شاید به این دلیل است که بسیاری از ایرانیان به شعر حافظ مثل راهنمای زندگی، مثل یک انجیل، قرآن، یا ای چنین نگاه میکنند. و شاید این است دلیل آنکه علیرغم تمام زاهد نمایی های دولتی، تنها ۱،۴ درصد مردم به نماز جمعه می روند.

واقعیت این است که اسلام توسط اعراب به فرهنگی وارد شد که مذهب عمده آن زرتشتی بود که بر پایه تغییر کیش قرار ندارد و حول خدایی غیرشخصی، اهورایی و غیر پدرسالار استوار است. این شاه عباس " که اکنون نمایشگاه تمدن شکوفای آن در موزه بریتانیا به نمایش گذاشته شده است " بود که مذهب شیعه را در کشوری که آن زمان سنی بود رایج کرد. او هم مثل بقیه رهبران ایران به خاطر اهداف سیاسی، این تحول مذهبی را به انجام رساند. و همین مساله صادق بود در مورد زمانی که ایرانیان علیه یک رژیم خودکامه، متکی بر پلیس مخفی، شکنجه، قتل دسته جمعی و وحشت توده ای برپاخواستند.

و چه کسی این حکومت را مستقر کرده بود؟ خوب مثل همیشه، ما، بریتانیایی های خوب قدیمی، در همکاری با سازمان سیا، برای اینکه روی جنس مطلوب مان در خاورمیانه، نفت، جنگ بیندازیم. این بیم های برخاسته از دل پرخون یک لیبرال نیست. واقعیت است. انقلاب ها همیشه نیاز به یک ایدئولوژی دارند. و اسلام بنیادگرا بیش از همه دم دست بود.

یک شاعر بزرگ دیگر ایرانی، رومی، میگوید: شب رفته، روز آمده و خفته در می یابد چه در خواب دیده است. ما فقط می توانیم امیدوارباشیم آن روح زیبایی که یکی از بزرگ ترین نمونه های شعر، معماری و علم را در جهان بوجود آورد، روزی زن ستیزان حاکم را در هم بشکنند، روزی پرده حجاب را بدرد، و روسری و چادر را به کنارافکنند.

<http://www.independent.co.uk/opinion/commentators/christina-patterson/christina-patterson-the-true-religion-of-iran-is-not-islam-1685737.html>

۲ خرداد ۱۳۸۸

.....

آیا مارکسیسم قادر به توضیح بحران کنونی سرمایه داری می باشد؟

نقدی بر کتاب "بحران مالی بزرگ"

نوشته جان بلامی فاستر و فرد مک داف

اشلی اسمیت - ترجمه : صادق افروز

حالا همه به این واقعیت که با یکی از بزرگترین و جدی ترین بحران های سرمایه داری مواجه هستیم اذعان دارند. رئیس صندوق جهانی پول، دومینیک - استراس خان در مصاحبه ای اعلام داشته است که ما در حال رکود اقتصادی بسر می بریم. آلن گرین اسپن، رئیس سابق فدرال رزرو بانک گفته است که ما از سوی یک سونامی اقتصادی که شاید در هر صد سال یکبار حمله ور می شود مورد تهاجم قرار گرفته ایم.

در حالی که اقتصاد دانان و سیاستمداران عمده بورژوازی گیج و مبهوت شده اند؛ مارکسیست ها در تحلیل هایشان علل اصلی را در خود سیستم سرمایه داری یعنی در تولید بیش از حد، کاهش نرخ سود، نابرابری های طبقاتی و حباب های ناشی از بورس بازی جستجو می کنند. بحرانی که سرانجام یک رکود جهانی را ایجاد خواهد کرد.

نشریه ماهانه ماننتی ریویو در یک سری مقالاتی که در چند سال گذشته منتشر کرد سعی کرد رشد این بحران را ریشه یابی کند. چندی پیش جان بلامی فاستر و فرد مک داف این سری مقالات را در کتابی با عنوان "بحران مالی بزرگ" جمع آوری کردند.

فاستر و مک داف معتقدند که از زمان توسعه انحصارات سرمایه داری در آمریکا از پایان قرن نوزدهم یک تمایل و گرایش به سکون در اقتصاد وجود داشته است. آنها می گویند از این زمان انحصارات، رقابت ها را بسیار فشرده کرده و بهای کالاها را از پیش معین (ست) کرده اند تا منافع شان تضمین باشد. آنها در زمینه بازتولید، کارخاتجات جدید، تکنولوژی جدید ماشین آلات جدید به اندازه کافی سرمایه گذاری نکرده اند.

پال سویزی و پال باران برای اولین بار این تئوری را در کتابی که در سال ۱۹۶۶ با عنوان "انحصار سرمایه" منتشر شد مطرح ساختند. از آن تاریخ به بعد این تئوری اساس تحلیل های اقتصادی ماننتی ریویو را تشکیل داده است. یکی از دشواری هایی که این تئوری با آن روبرو بوده این واقعیت است که انحصارات سرمایه داری در دوره پس از جنگ در حال رشد و رونق بوده اند.

برای باران و سویزی، دولت های سرمایه داری نقش بسیار مهمی در غلبه بر رکود ایفا کرده اند. آنها معتقد بودند اقدامات کینزی (۱) - جان می نارد کینز اقتصاد دان انگلیسی بود- در واقع در مواجهه با رکود بزرگ با شکست روبرو شد. آنها اضافه می کنند مخارج عظیم نظامی در دوران جنگ سرد تقاضا را افزایش داد و موجب حفظ رونق اقتصادی شد.

فاستر و مک داف این تئوری را با افزودن عوامل موثقی که این رشد را تا اوائل سال ۱۹۷۰ نگه می داشت به روز (آپ دیت) کردند. در دیدگاه آنان این عوامل عبارتند از پس انداز مصرف کنندگان، تولید انبوه اتوموبیل، دوباره سازی ژاپن و اروپا، توسعه تبلیغات و فاینانس و سرمایه گذاری در مستغلات. در این دیدگاه، این عوامل بر غلبه بر رکود کمک کردند.

فاستر و مک داف معتقدند هر زمان که کمک هایی که این قسمت ها به اقتصاد می کنند کاهش می یابد؛ اقتصاد دوباره به سمت رکود می رود. آنها همچنین بیان می کنند که رشد اقتصاد آمریکا از ۱۹۷۰ به این سو بسیار آهسته بوده است.

به نظر این دو نویسنده، سرمایه داری آمریکا برای گریز از رکود به سمت نئولیبرالیسم، گلوبالیزاسیون و فاینانشالیزه کردن اقتصاد چرخید. در این میان فاینانشالیزه کردن نقش کلیدی بازی می کرد. به همین دلیل آنها معتقدند ما وارد یک دوره سرمایه مالی - انحصاری شده ایم. در واقع بحث این است که فاینانس (سرمایه مالی) در شکل سهام و سرمایه گذاری بانکی به مرکزیت اقتصاد آمریکا تبدیل شده و جای جناح های سنتی مثل جی ام (۲) و جی ای (۳) را گرفته است.

قسمت اعظم این فعالیت های مالی بر اساس قرض پول از بانک هاست. کمپانی های مالی با گرفتن وام روی همه چیز از سهام (استاک) گرفته تا فیوچر و مستغلات سرمایه گذاری می کنند؛ در همین راستا

مرکزی یهودیان آلمان، او را یک یهودی ستیز ناب می نامد و آخیم بر* در روزنامه ی وست دوپچه آگماینه سایتونگ می نویسد "اظهارات دیرکس با قتل عام یهودیان در حاشیه ی جنگل های اوکراین یکسان و همانند است." و به همین ترتیب هندریک وست* دبیرکل حزب محافظه کار دموکرات مسیحی آلمان در ایالت نورد راین وستفالن نوشته است: "هرمان دیرکس در پی از سرگیری تبلیغات ضد یهود نازی هاست."

ما امضاء کنندگان [این نامه] اصولاً نسبت به مؤثر بودن "فراخوان بایکوت کالاها ساخت اسرائیل" نظرات گوناگونی را نمایندگی می کنیم. تعدادی از ما بر این باوریم که یک چنین حرکتی، به عنوان بخش مهمی از "کارزار بایکوت و تحریم سرمایه گذاری در اسرائیل"، می تواند در پایان دادن به بیش از چهار سال اشغال سرزمین های فلسطینی توسط اسرائیل مؤثر باشد.

عده ای دیگر معتقدند که با بایکوت هدفمند می توان دولت اسرائیل را زیر فشار قرار داد تا از حمایت کنسرن ها، مؤسسات و شرکت هایی که حامیان اشغال [سر زمین های فلسطینی] به حساب می آیند، دست بردارد. در عین حال همه ی ما متفقاً در ضرورت تحت فشار قرار دادن دولت اسرائیل برای برقراری صلح عادلانه و پایدار در منطقه ی خاورمیانه هم رأی و هم نظر هستیم.

همه ی ما مشترکاً اما بر این باوریم که فراخوان بایکوت اسرائیل ابدأ با اعلامیه های نازی ها و شعار "از یهودی ها خرید نکنید" آن ها وجه مشترکی ندارد.

همان گونه که بایکوت رژیم آپارتاید آفریقای جنوبی برای پایان بخشیدن به سیستم تبعیض نژادی حاکم بر آن کشور در نفس خود بر علیه سفید پوست ها نبود، بایکوت [کالاها ساخت اسرائیل] با هدف پایان دادن به اشغال [سرزمین های فلسطینی] نیز نمی تواند با یهودی ستیزی برابر انگاشته شود.

جنبش های خواهان عدالت اجتماعی برای پیشبرد هدف های حق طلبانه ی خود بارها و بارها خواهان بایکوت و همچنین تحریم سرمایه گذاری در کشورهای مختلفی شده اند. به طور نمونه فراخوان هایی که در مورد رژیم نظامی برمه و یا دولت سودان انتشار یافته اند قابل ذکرند. این فراخوان ها اعم از این که مؤثر بوده باشند یا نه، در هر صورت هیچگاه تبعیض نژادی نبوده اند و نیستند.

سیطره ی خشونت در خاورمیانه عملاً به جو یهودی ستیزی در اروپا نیز دامن زده است. به طور مثال اخیراً در شهر رم پایتخت ایتالیا، عده ای خواهان تحریم مغازه های یهودیان شده اند. چنین تحریکاتی در نفس خود از نوعی فنتاتیسم کور و قضاوتی سطحی و کلی نگر ناشی می شود که ما مخالف و بر علیه آن هستیم.

جنايات اسرائیل را نمی توان به همه ی یهودیان در کلیت خود نسبت داد. بایکوت اقتصادی اسرائیل را نباید به معنی تحریم مغازه های یهودی تلقی کرد.

رشد فزاینده ی اسلام ستیزی و بیگانه ستیزی در اروپا که این بار عمدتاً مهاجران و فراریان کشورهای اسلامی را نشانه گرفته است، اشکال نگران کننده ی دیگری از تبعیض نژادی در اروپاست.

هرمان دیرکس سال هاست که در خط مقدم جبهه ی دفاع از حقوق خارجیان فعالیت می کند، در حالی که بعضی از کسانی که در مقابل هر نوع انتقاد به اسرائیل واکنش نشان می دهند و آن را یهودی ستیزی می نامند، خودشان دقیقاً همچون دولت اسرائیل در راستای طرز تفکر راسیستی قدم بر می دارند و فعال هستند.

هولوکاست یکی از مخوف ترین وقایع تاریخ مدرن است. این فاجعه ی ضد بشری نباید دست آویزی باشد که با تکیه بر آن بتوان هر نوع اعتراض و انتقاد به سرکوب های ضد بشری اسرائیل علیه فلسطینی ها را در گلو خفه کرد. ما چنین سو استفاده ای را ناقض شان و حرمت جانباختگان و قربانیان هولوکاست ارزیابی می کنیم.

پانویس هاز مترجم:

Duisburg -
Allgemeine Zeitung Achim Beer / Westdeutsche -
Hendrik Wüst / CDU / NRW -

* برای حمایت از این اکسیون به ایمیل و لینک زیر مراجعه نمایید:
Dierkes.Letter@gmail.com
www.zcommunications.org

* این نامه در تاریخ ۱۹ آپریل ۲۰۰۹ و با ۷۱۷ امضاء از ۲۹ کشور جهان انتشار یافته است.

* ترجمه حاضر از روی متن چاپ شده در صفحه ی ۱۱ شماره ی ۹۶ - شنبه ۲۵ آپریل روزنامه ی آلمانی زبان Junge Welt ترجمه شده است.
عکس صفحه اول: هرمان دیرکس س

۳۰ اردیبهشت ۱۳۸۸

غول های بورسی مثل دات کام ها در دوره اواخر دهه ۱۹۹۰ و حباب مستغلات در ۲۰۰۶ را بوجود آوردند .

فاستر و مک داف به این گونه تحلیل می کنند که مالی کردن اقتصاد راه حلی از طرف سرمایه داران بود تا بر مشکل کم مصرف کردن از طرف کارگرانی که دستمزدها و مزایایشان به مدت سه دهه پایین نگه داشته شده بود غلبه کند . با راکد نگه داشتن دستمزد کارگران ، سرمایه داران در یافتن مشتری برای کالاها خود با دشواری روبرو بودند .

بنابر این دولت سرمایه دار و کمپانی ها سیاست هایی را برگزیدند که کارگران را تشویق به استفاده از اعتبارشان می کرد . در ادامه چنین سیاستی مصرف کنندگان برای گذران زندگی به کارت های اعتباری ، وام اتوموبیل . مهمتر از همه وام بر اساس ارزش خانه روی آوردند . در نتیجه ، فاینانشالیزه شدن اقتصاد به مقروض شدن بی سابقه مصرف کنندگان منجر شد .

آنها همچنین می گویند مرحله جدید سرمایه انحصاری موجب آن بحران اقتصادی شده که ابعادش در به سراسر دنیا کشانده شده است . دولت امریکا به جای پایان دادن به فاینانشالیزه شدن اقتصاد و ثبات دادن به سیستم خودش به عنوان وام دهنده وارد صحنه شد . برای نجات سیستم چنانچه در مورد " سویینگ اند لون " (۴) و بحران اقتصادی آسیا روی داد ؛ دولت امریکا از طریق دادن وام های بیشتر فوران بحران اقتصادی را تضمین کرد .

هنگامی که فاستر و مک داف راه حل ارائه می دهند از راه حل های کینزی پشتیبانی می کنند . راه حل هایی که از دخالت دولت در سرمایه گذاری و برنامه های کاری و رفاهی دفاع می کند . اما آنها فکر می کنند که از جانی این برنامه ها نمی توانند بر مقاومت سرمایه داری فائق شوند و از جانب دیگر نمی توانند بر گرایش به رکود در دراز مدت غلبه کنند .

بنابر این فاستر و مک داف در نتیجه گیری شان به سازمان دادن جنبش طبقه کارگر به سمت سوسیالیسم روی می آورند . آنها از مردم می خواهند که کنترل اقتصاد سیاسی را بدست گیرند و سیستم سرمایه داری کنونی را با دموکراسی واقعی سیاسی و اقتصادی تعویض کنند . و این چیزی جز سوسیالیسم نیست که حکمرانان کنونی جهان از آن در وحشت دائم بر سر می برند .

کتاب فاستر و مک داف از آن جهت اهمیت دارد که بخوبی بحران سرمایه داری را از موضع مارکسیستی توضیح می دهد . نقطه قدرت آن در موشکافی و توضیح فاینانشالیزه شدن اقتصاد و اینکه چگونه سرمایه مالی مسئول رکود اقتصادی جاری است و نه کارگران و صاحبان خانه ها می باشد .

این کمپانی های بزرگ بودند که حقوق ها را پایین آوردند ؛ انواع و اقسام وام ها را تحمیل کردند و مردم را در دام هایی که توسط همین وام پهن کرده بودند گرفتار ساختند و با پول های حاصله شروع به بورس بازس کردند . شبکه عظیم سرمایه مالی را در سطح جهانی پهن کردند که حالا دارد مانند خانه ورق فرو می ریزد .

اما تحلیل های این نویسنده خالی از اشکال هم نیست . آنها هنگامی که می گویند : " هیچ تئوری اقتصادی که بطور کامل بتواند مرحله انحصاری سرمایه را توضیح بدهد وجود ندارد " در واقع به کمبود ها و اشکالات تئوری های خود اشاره می کنند . بعضی از مشکلات تحلیلی این دو نویسنده تئوریک است و برخی آنها تاریخی و برخی دیگر تجربی هستند .

در ابتدا دیدگاه دو نویسنده در مورد گرایش سرمایه انحصاری به رکود قابل بحث است . برای شروع در اثبات مرحله انحصاری سرمایه که آنها آن را به اواخر قرن ۱۹ مربوط می کنند سیستم سرمایه داری هنوز راکد نشده بود بلکه با رونقی که اقتصاد واقعی را گسترش می داد و گهگاه هم افت هایی داشت مشخص می شد . در واقع اقتصاد جهانی در ابعاد بسیار وسیع در همین دوره گسترش یافته بود .

عامل محرک گسترش چیزی جز رقابت هم بین کشور های مختلف پیشرفته سرمایه داری و هم در خود این کشور ها نبود که به منظور تحت سیطره گرفتن اقتصاد جهانی به جلو می رفت . بنابر این این خیلی عجیب است که بگوییم حالت نرمال و معمولی سرمایه انحصاری رکود است .

بعلاوه فاستر و مک داف همچون باران و سویزی رونق سرمایه در این دوره را نتیجه خرج کردن اشرافی در چیز های غیر مولد مثل تبلیغات یا خرج کردن در چیز های اتلافی مثل نظامی گری که هیچ کدام ارزش جدیدی خلق نمی کنند می دانند .

به غیر از این ، آنها به این شکل دلیل می آورند که ابداعات تکنولوژیک دوران ساز مثل خط آهن در قرن نوزدهم و اتوموبیل در قرن بیستم آنچنان محرک های خرجی بوجود آوردند که بتواند بر به اصطلاح گرایش به رکود غلبه بکند . ولی واقعا فهم این مسئله مشکل است که چگونه می توان ابداعات تکنولوژیک را عوامل محرک خارجی به شمار آورد . هنگامی که مارکس به وضوح تمام در باره این خصیصه سرمایه می گوید : " سرمایه مجبور است ابزار تولید را بطور دائم دستخوش انقلاب کند " .

توضیح قانع کننده تر در مورد رونق و رکود اقتصادی سیستم را در سنت کلاسیک مارکسیستی باید جستجو کرد . تحلیل مارکس از سرمایه داری توضیح بسیار بسیطی در مورد توسعه واقعی و دوره های بحرانی چه در قرن نوزدهم و چه در قرن بیستم ارائه می دهد .

البته مانند ریویو در ارائه تئوری رکود سرمایه در دوران سرمایه انحصاری از کار مارکس به عنوان نقطه شروع استفاده می کند . اگرچه باران و سویزی تئوری سرمایه انحصاری شان را بر این اساس گذاشتند که اغلب تحلیل های مارکس در دنیای امروزه دیگر کاربرد ندارد .

بعلاوه با نگاهی به تئوری اصلی مارکس متوجه اختلاف اساسی این تئوری با آنچه مک داف و فاستر بیان می کنند می شویم مارکس در تئوری خود خاطر نشان می شود که گسترش و بسط سرمایه داری نطفه های بحران را با خود حمل می کند . مارکس می گوید که سرمایه دار ها برای اینکه رقبای خود را از صحنه بیرون کنند روی کارخانه ها و ماشین آلات و تکنولوژی سرمایه گذاری می کنند تا با آسانی کارگران خود را افزایش دهند تا قادر شوند محصولات را به قیمت ارزان تری بفروش بفرستند . برای یک دوره کوتاه آنها به رونق می رسند ولی رقبایشان به سرعت خود را تجدید سازمان کرده و به آنها می رسانند .

از آنجاییکه سرمایه داران روی تکنولوژی بیش از نیروی کار زنده که منبع سود است سرمایه گذاری می کنند نرخ سودشان پایین می رود . بدنبال آن بحران فوران می کند . کمپانی ها تعداد زیادی کارخانه ایجاد کرده اند ، کالاهای بسیار زیادی تولید کرده اند که قادر به فروش آنها به بهایی که به اندازه کافی سود آور باشد نیستند . لذا بحران اضافه تولید به جان سیستم می افتد .

بحران تنها زمانی غلبه می شود که سرمایه بتواند از شر سرمایه بیش از حد انباشته شده خلاص شود ، هزینه کارخانه و ماشین آلات را و نیروی کار زنده را کم کند تا دوباره سیکل را از سر شروع کند . بسیاری از مارکسیست ها همچون مایکل کیدرون ، تونی کلیف ، کریس شان و جونل گیر همین تئوری مارکس را اساس تحلیل های متفاوت شان قرار داده اند و به تبیین رشد سرمایه داری پس از جنگ دوم جهانی پرداخته اند .

بر طبق نظر آنها رقابت ناشی از جنگ سرد بین روسیه و آمریکا منجر به ایجاد یک اقتصاد نظامی دائم شد . روسیه و آمریکا سرمایه گذاری را که می توانستند روی کارخانجات ، تکنولوژی و محصولات مصرفی متمرکز کنند به تولید وساختن سلاح اختصاص دادند . با خارج کردن مقادیر بسیار زیاد تولید از اقتصاد ، اقتصاد نظامی گرایش نرخ سود به سقوط و بحران های دوره ای اضافه تولید را توانست متوقف کند .

در نتیجه اقتصاد جهانی از یک بحران جدی جان سالم بدر برد و تا اواخر دهه ۱۹۶۰ یک دوره طولانی رونق را تجربه کرد . اما ظهور رقبای تازه در آلمان و ژاپن به این دوره پایان داد و در اوائل دهه ۷۰ یک دوره رونق و سقوط اقتصادی آغاز شد . این شیوه استدلال به مراتب بهتر از تئوری رکودی است که مورد استفاده باران-سویزی و فاستر - مک داف بوده است .

ثانیا تصویری که مک داف و فاستر از اقتصاد جهانی در ۳۰ سال گذشته ارائه می دهند یکطرفه است . آنها به نرخ آهسته تر رشد در مقایسه با رونق پس از جنگ اشاره می کنند . اگرچه این اشتباه است که گفته شود اقتصاد امریکا راکد بوده است . جونل گرین در یک سری مقالاتی که در دهه ۱۹۹۰ در آی اس ار به چاپ رسید به رقابت خصمانه ای که بین کمپانی های آمریکایی و بقیه در سیستم جهانی هست اشاره می کند .

تصویری که فاستر و مک داف از سیستم جهانی ارائه می دهند یکطرفه است . در حالیکه روی رکود اخیر و فاینانشالیزه شدن تمرکز می کنند در توضیح گسترش بی سابقه در دوره رونق بین سال های ۲۰۰۱-۲۰۰۷ با شکست مواجه می شوند . بویژه در رابطه با گسترش سرمایه در

سر "هیولا" در پاکستان

پخش تصاویر ساختگی ملکه برای تحریک احساسات اسلامی توسط ماموران انگلیس مانع تصویب قوانینی شد که زنان افغان را... روشنگری. روز شنبه ۶ ماه مه حمید کرزای و آصف زرداری، روسای جمهور افغانستان و پاکستان با باراک اوباما دیدار کردند. اوباما این دیدار را، سازنده، توصیف کرد. "سازنده" البته از آن اصطلاحات دیپلماتیک است که متضمن هیچ معنایی نیست و به همین جهت معمولاً بعد از دیدارهای رهبران سیاسی فراوان به کار برده میشود. فعلاً گمانه زنی‌ها در مورد نتایج دیدار و استراتژی سیاسی، دولت جدید آمریکا ادامه دارد، اگر اساساً چنین استراتژی وجود داشته باشد. زیرا چنانکه میدانیم حالا دیگر تاکتیک هم در طرح‌های خاورمیانه‌ای آمریکا کورمال پیش برده میشود و نه فقط نیروهای متمرکز، که باید سرکوب یا رام شوند بلکه نیروهای مطیع، که باید در سرکوب یا رام کردن شرکت کنند، در مسیر دست انداز ایجاد میکنند. حتی کرزای و زرداری که اخیراً شایع شده است ممکن است آمریکا به فکر تعیین جانشینانی برای آنها باشد، با دست و پا کردن ائتلاف‌هایی گارد خود را در برابر تغییر مسیر، آمریکا محکم میکنند. کرزای با پشتیبانی خود آمریکا، جنگ سالاران دوران جنگ با اشغال شوری را تکیه‌گاه حکومت خود قرار داد و قدرت در افغانستان، بر تعادلی که این نیروهای سیاه بوجود آورده اند استوار است. بطوریکه عوض کردن مهره‌ها و جایگزین کردن کرزای با یک مهره دیگر تحول بزرگی بوجود نمی‌آورد. مجاهدین، و تبهکاران واپسگرایی که سرمایه آمریکا در دوران جنگ با اشغال شوری به حساب می‌آیند، حالا سهم خود را برداشته‌اند. همین سهم را ارتش و سازمان امنیت پاکستان می‌طلبند که بعد از ۱۱ سپتامبر شکوه داشتند آمریکا از آن‌ها به مثابه دستمال توالست استفاده کرده و بعد از بیرون انداختن روسها سیفون را روی آنها کشیده و در را به روی رقیبای هندی آنها گشوده است. حالا گویا بخت دوباره به آنها لبخند میزند.

آنچه از استراتژی باقی می‌ماند، تاکتیک تشدید جنگ، است که با تمام قوا و در وحشیانه‌ترین و جنایتکارانه‌ترین اشکال در افغانستان و نواحی مرزی پاکستان ادامه دارد. رسانه‌های بزرگ انحصاری نیز به کمک جنایات و خیانت‌های طالبان، اخبار هولناک جنگ جاری را زیر سروپوش قرار میدهند. تنها در ماه گذشته ۴۳۸ بمب روی افغانستان انداخته‌اند. بنا بر ارزیابی خود پنتاگون و برخی منابع وابسته به آن، درجه موفقیت، این بمب‌ها بطرز وحشت‌انگیزی پایین است. برخی درجه موفقیت را فقط دو درصد ارزیابی میکنند، ریک به مصاحبه مانان احمد بادموکراسی نو در لینک زیر مقاله، یعنی بمب‌ها فقط دو درصد طالبان‌ها و القاعده یا سایر چریک‌های بنیادگرای مشابه آنها را می‌کشد و ۹۸ درصد بقیه را روی سر مردم، کودکان و زنان و کهنسالان، عروس‌ها و دامادهای شان، خانه و کاشانه و مزارع شان می‌ریزند. قتل عام اخیر در فراه که در آن بیش از ۱۳۰ غیرنظامی کشته شدند، صحنه‌ای از جنگ را از پشت‌مه غلیظ اخبار پوششی در مقابل آفتاب قرار داد. تلاش ارتش آمریکا و به تبعیت از رسانه‌های بزرگ انحصاری برای سروپوش گذاشتن بر این جنایت و منتسب کردن آن به طالبان، نتیجه‌ای به جز خدمت به طالبان محلی پاکستان ندارد. زیرا اگر هم چشم همه دنیا بر واقعیت بسته بماند، خودروستائیان از حقیقت مطلع‌اند و طالبان‌ها هم نیروی خود را از همان جا می‌گیرند.

روستائیان بلافاصله بعد از بمباران تکه تکه پاره‌های اجساد را که بخشی از آن اندام کودکان و زنان بود روی دوتربلی بار کردند و به مقابل دفتر فرماندار محلی بردند. نیویورک تایمز نوشت یکی از نمایندگان پارلمان که خود متحد آمریکایی‌هاست در پارلمان گفت: "صحنه تکان‌دهنده‌ای بود، همه در دفتر گریه میکردند." راولا RAWA سازمان‌رهایی زنان افغانستان که منبع مستقل و قابل اطمینانی است دریک فیلم ویدیویی تصویراجساد و مجموعه‌ای از عکس‌های کودکان زخمی در بیمارستان را که راه به رسانه‌های بزرگ پیدا کرده‌اند به نمایش گذاشت. ریک به لینک زیر مقاله، ضد و نقیض‌گویی مقامات ناتو و آمریکا کار را بدتر کرد. هیلاری کلینتون وزیر امور خارجه آمریکا در نخستین واکنش به اخبار هولناک فراه به خاطر تلفات و عذرخواهی کرد، ولی وقتی

کشورهای برزیل، روسیه، هند و چین که کالاهای خود را به آمریکا و دیگر کشورهای جهان صادر می‌کردند.

در واقع فاینانشالیزه شدن اقتصاد آمریکا در رابطه مستقیم با گسترش بازتولید در این قدرت‌های سرمایه‌داری نوظهور معنی و مفهوم می‌یابد. کارگران آمریکایی پس از بحران آسیایی در ۱۹۹۷ به مشتری کالاهای اقتصاد جهانی تبدیل شدند. فاینانشالیزه شدن اقتصاد در آمریکا که بیشتر خرج کردن مردم در آمریکا را موجب شد اقتصاد بقیه دنیا را از بحران نجات داد.

سوما هنگامی که فاستر و مک داف درباره اقتصاد جهانی صحبت می‌کنند از تنوری مارکسیستی امپریالیسم که بر روی قدرت‌های رقیب اقتصادی تاکید کرده دور می‌شوند. در عوض آنها تمایل دارند که از آمریکا و دیگر کشورهای پیشرفته تصویری ارائه دهند که به سادگی کشور‌های جهان سوم را غارت می‌کنند.

در حالیکه هیچ مارکسیستی این واقعیت را انکار نمی‌کند که آمریکا و قدرت‌های اقتصادی کشور‌های در حال توسعه را چپاول می‌کنند - که اغلب با مشارکت داوطلبانه طبقه حاکم محلی همراه است - این چپاول تنها بخش کوچکی از اقتصاد جهانی را تشکیل می‌دهد. قسمت اعظم سرمایه‌گذاری و تجارت بین کشور‌های پیشرفته سرمایه‌داری و تعداد انگشت‌شماری از دیگر کشور‌های سرمایه‌داری که جی ۲۰ را تشکیل می‌دهند انجام می‌شود. بقیه دنیا، بخصوص سبب صحرای آفریقا مکانی در این تقسیم‌بندی‌ها ندارند.

این نکته حائز اهمیت بسیار است که درک کنیم بر خلاف آنچه تز سرمایه‌انحصاری پیشنهاد می‌کند رقابت در اقتصاد جهانی در حال کم شدن نیست بلکه در حال افزایش است. ما هر روز هرچه بیشتر شاهد تخصص و رقابت بین اقتصاد‌های پیشرفته چون آمریکا، ژاپن و اروپا و قدرت‌های تازه ظاهر شده‌ای مثل روسیه و هند و چین هستیم.

سرانجام فاستر و مک داف در ادامه سنت کینزی چپ تاکید می‌کنند که مشکل اصلی سرمایه‌داری انحصاری تولید کافی تقاضای موثر از طرف مصرف‌کنندگان است.

سرمایه‌هنگامی که دستمزد کارگران را آنقدر پایین می‌آورد که قادر به فروش محصولات خود به آنها نیست با مشکل مواجه می‌شود. اما نادیده گرفتن موضع مارکس در این مورد مسئله را غامض‌تر می‌کند. به همین دلیل است که تلاش‌های کینزی برای افزایش تقاضای مصرف‌کنندگان از طریق خرج کردن بیشتر دولتی قادر به حل بحران که ذاتی سیستم سرمایه‌داری است نمی‌باشد.

گذشته از موارد فوق، فاستر و مک داف بحث جالبی را در مورد ریشه بایی رکود جهانی جاری مطرح کرده‌اند. تحلیل‌شان در باره این بحران نسل جدید را در مسیر دست‌یابی به اقتصاد با برنامه دموکراتیک-سوسیالیسم- که احتیاجات انسان را بر سود و منفعت ارجح می‌داند یاری خواهد کرد.

توضیحات مترجم:

۱. منظور از اقدامات کینزی، دخالت بیشتر دولت در اقتصاد و اقدامات رفاهی است. دولت با برنامه ریزی اقتصادی سعی می‌کند بر بدبینی توده‌ها به سیستم سرمایه‌داری که در اثر بحران اقتصادی ایجاد شده غلبه کند؛ و از سوی دیگر قدرت خرید بخش بزرگی از مصرف‌کنندگان را افزایش دهد تا بازار دوباره رونق گیرد.

۲. جی ام مخفف کمپانی معظم جنرال موتورز سازنده انواع و اقسام اتومبیل‌های سواری و تراک و مینی ون و فول سایز ون شورولت، کادیلک، بیوک، اولدزموبیل و پونتیاک و غیره

۳. جی ای مخفف کمپانی عظیم جنرال الکتریک سازنده انواع و اقسام ماشین‌الات؛ یخچال، ماشین ظرف‌شویی، ماشین لباس‌شویی و خشک‌کن، دینام‌ها و ژنراتورهای کوچک و بزرگ مختلف

۴. سبویینگ اند لئون نام باتکی بود که با کلاهبرداری اعتماد مردمی را که اکثراً بازنشسته بودند برای سرمایه‌گذاری جلب کرد. صاحبان اصلی بانک پس از بالا کشیدن پول‌ها اعلان ورشکستگی کردند. اعلان ورشکستگی (چپتر ۱۱) به نوعی راه فرار را برای سرمایه‌داران باز می‌گذارد تا بدهی‌ها را نپردازند. همین کاری که کمپانی کرایسلر در آوریل ۲۰۰۹ انجام داد تا از زیر تعهداتش به کارگران فرار کند.

پنتاگون تلاش برای لاپوشانی جنایت را آغاز کرد، سخنگوی کلینتون نیز گفت، «عذرخواهی، اولیه برای بیان احساسات و قبل از آن بود که اخبار دقیق به او برسد. سخنگوی پنتاگون و بعد یکی از نظامیان ناتو گفتند طالبان با یک بمباران مردم محلی را کشته اند و بعد صحنه سازی کرده اند که آنرا به گردن بمباران ناتو بیندازند. اما اندکی بعد صلیب سرخ که یکی از داوطلبین خودش در بمباران کشته شده بود تایید کرد که روستائیان زیر بمباران کشته شده اند. رتو استوکر سخنگوی صلیب سرخ بر نگرانی عمیق این سازمان از قربانی شدن شهروندان غیرنظامی تاکید کرد. تعداد زیادی از شاهدان عینی و زخمی های جان به در برده در بیمارستان ها برای خبرنگاران رسانه ها از جمله تایمز و واشینگتن پست و نیویورک تایمز تعریف کردند چطور هواپیماها در شب بین دو شبیه و سه شبیه بر فراز آسمان ظاهر شدند و ساعت ها محلات روستا را بمباران کردند. روستائیان به هرجایی که فکر میکردند میتوانند پناهگاه باشد هجوم می بردند از جمله زن ها کودکان شان را برداشته و به خانه همسایگان یا باغ ها پناه می بردند، اما پناهگاه ها هم بمباران شد.

این نوع لاپوشانی اخبار توسط پنتاگون عجیب نیست. زیرا اوپاما رابرت گیتس را در مقام خود ایفا کرده، کسی که بنا بر گفته جان پیلجر در دوره دوم ریاست جمهوری بوش مسوولیت کودتای نظامی، خیزنده در آمریکا را برعهده داشت. هم او سال گذشته ماجرای قتل عام در روستای عزیز آباد را که در آن ۹۰ نفر کشته شدند، به همین ترتیب لاپوشانی کرد، درحالی که بعد سازمان ملل کشته شدن غیرنظامیان توسط بمباران ها را تایید کرد هرچند رقم کشته شدگان را کمتر ارزیابی نمود.

پاتریک کابرن گزارشگر ایندیندنت در رابطه با کشته فراه نوشته است چرا آمریکا سلاح هایی را که برای جنگ جهانی سوم ساخته در روستاهایی به کار میبرد که در شرایط قرون وسطا قرار دارند؟ علت شاید این باشد که آمریکا برای پیروزی در جنگ سرد ساختار اجتماعی افغانستان را بکلی ویران کرده و بافت ویران شده اجتماعی رانحت کنترل جنگ سالاران، بنیادگرایان، قاچاقچی ها، دزدها و تبیهارها قرار داده است. به نظر برژینسکی، پیروزی در جنگ سرد، به این بها، یعنی نابودی افغانستان می ارزید. بنابراین در اینجا متحدان محلی در جنگ با متحدان قبلی قابل اعتماد نیستند. آمریکا در اینجا تکیه گاهی به جز بمب ها ندارد.

آیا حالا نوبت پاکستان است که همان مسیر افغانستان را طی کند؟ منان احمد که تاریخ دان از دانشگاه شیکاگوست می گوید آمریکا و ارتش پاکستان در مورد خطر در پاکستان غلو می کنند. او میگوید ارتش پاکستان ۵۰۰۰۰ تا ۷۰۰۰۰ نفری است. پاکستان مگاسیتی هایی مثل کراچی، اسلام آباد، با جمعیت ۱۳-۱۲ میلیون، در مورد کراچی ۱۸ میلیون دارد. به نظر او به شدت غیرقابل تصور است که طالبان ها که حداکثر ۱۸۰۰۰-۱۴۰۰۰ نیرو دارند، بروند اسلام آباد را بگیرند یا سلاح های هسته ای را تحت کنترل قرار دهند. به عقیده او برای داغ کردن فضای جنگ است که هم آمریکا و هم ارتش پاکستان اینگونه خبرها را پاد می زنند.

اما اگر هم نظر منان احمد درست باشد، با سیاستی که آمریکا در پیش گرفته، اوضاع میتواند به شدت خطرناک شود. حداقل چیزی که هم اکنون قربانی شده است، جنبش دموکراتیک و سکولار پاکستان است که به النسبه قوی است. حداقل آنقدر در تعادل اوضاع نقش دارد که زمینه سقوط دیکتاتوری نظامی مشرف را فراهم کرد.

افپاک، دوم و بازگشت ارتش پاکستان به مرکز صحنه استراتژی جدید، آمریکا در افغانستان و پاکستان، جنگ در این دو کشور را به هم وصل کرده و یک جبهه ایجاد میکند. شاید چیزی که در این استراتژی جدید باشد نام آن است که با وصل کردن کلمات اول نام دو کشور، اف پاک، خوانده میشود، وگرنه طرح عملا در اوت سال ۲۰۰۸ در دوره جرج بوش شروع شده بود. قرار است ارتش پاکستان در همکاری با نیروهای ناتو در افغانستان، سهم عمده ای از استراتژی اف پاک، برعهده بگیرد. اوپاما برای انجام این وظیفه از کنگره خواست سالیانه ۱.۵ میلیارد دلار کمک به پاکستان را تصویب کند تا ارتش پاکستان به یاری آمریکا پشتیبان و سر فرانکشتینی که قبلا به کمک هم بوجود آورده بودند، یعنی طالبان ها را بکوبند. لاید ارتش و سازمان امنیت پاکستان هم اطمینان داده اندارتباطات با طالبان ها را قطع کرده و آنها را ریشه کن کنند. البته نظامیان و امنیتی های پاکستان گلایه خود را فراموش نمی کنند که مگر به خاطر نقش شان در خلق فرانکشتین به اندازه ای که انتظار داشتند پاداش گرفته اند که حالا به فکر آینده نباشند. فعلا پول ها را میگیرند و به خاطر اینکه شرایط برای

بازسازی نقش نظامیان در سیاست پاکستان فراهم میشود، خوشحالند. برخی در پاکستان حتی معتقدند هدف ارتش پاکستان از واگذاری دره سوات به طالبان ها این بود که آنها با جنایت هایی که از طریق اعمال قوانین شرع می آفرینند، اهمیت نقش ارتش را در نجات پاکستان از شر این دیوها که به اسلام آباد، و به ، سلاح های اتمی، نزدیک میشوند به همه نشان دهند، ربک به مریب در لینک زیر مقاله، در حقیقت ارتش پاکستان حق دارد، افپاک، جدید را مرحله دوم ، افپاک، قدیم در دهه ۸۰ بداند. در هردو ارتش پاکستان نقش ایجنت، محلی آمریکا را بازی کرده و میکنند. هرچند ژنرال ها این بار با پشتیبانی سیاسی، لجستیکی، نظامی و پول های آمریکا به روستاهای خودی حمله میکنند.

مثل همیشه وقتی اجرای برنامه های نظامی آمریکا به، متحدان محلی، سپرده میشود، دیگر نیاز به پاسخگویی هم از دوش آمریکا برداشته میشود. به چکیده این گزارش از عملیات ارتش پاکستان در دره سوات توجه کنید که توسط کسی نوشته شده که نسبت به آمریکایی ها نظر مساعد دارد:

ارتش پاکستان حین تهاجم به میلیتانت های اسلامی در بونر واقع در شمال غربی کشور، روستاها را صاف کرده، شهروندان غیرنظامی را کشته و هزاران روستایی و کشاورز را وادار به فرار از خانه های شان می کند. زارون محمد یک روستایی ۵۰ ساله که با خانواده و چندگاو لاغران بونر گریخته میگوید: ، ما طالبان ها را ندیده ایم، آنها بالای کوه ها هستند، باوجود این ارتش روستاها را با خاک یکسان میکند. خانه ما خراب شده، حالا این گاوها تنها دارایی ما هستند... آنچه روستائیان تعریف میکنند نشان میدهد چرا دولت زرداری با شتاب مقبولیت خود را در میان مردم از دست میدهد.. تاکتیک های بیرحمانه ارتش پاکستان در واشنگتن زنگ خطر را به صدا درآورده است. مقامات در روز دو شبیه به این بحث پرداختند که باید ارتش پاکستان را که عادت به جنگ با هند با سلاح های سنگین دارد برای جنگ ضد شورشی تعلیم داد. ولی دیگر خیلی دیر شده است. یکی از مقامات ارتش پنتاگون که به علت حساسیت موضوع مایل به افشای هویت خود نبود گفت: ، نظامیان پاکستان مسوولیت کامل عملیات عده ای معدود را به گردن تمام یک روستا می اندازند و طوری عمل میکنند که انبوهی آواره و کوهی از نفرت تولید میکنند... در بونر، منطقه ای که به شدت ضد طالبان بودو یک گارد نظامی برای حمایت از روستائیان در مقابل طالبان ها ایجاد کرده بود، ارتش حمایت عمومی را از دست داده است. سعید افشار خان که همراه با ۱۸ عضو خانواده و گله اش پای پیاده روستا را ترک کرده میگوید: ، آنها نباید همه را اینطور میزدند. آنها باید طالبان ها را نشانه می گرفتند... به گفته او ارتش در روستای کوی آقا که تنها چهارخانه دارد، ۸۰ خانه را با خاک یکسان کرده است. فکر نمی کنم حتی یک طالبان کشته باشند. آنها فقط مردم عادی را می کشند... هیچ آماری از آوارگان در دست نیست ولی مردم آواره بونر میگویند این منطقه که حدود ۵۰۰۰۰ جمعیت داشت تقریبا از سکنه خالی شده است. در مسیر جاده ها انبوه آوارگان به راه افتاده اند و هیچ نشانی از کمک دولت نیست، نه وسیله نقلیه، نه غذا و نه حتی آب..

این آوارگان به گفته سازمان ملل به بیش از نیم میلیون نفری که قبلا در اثر جنگ در استان های شمال غربی آواره شده بودند، اضافه شده و تعداد آوارگان داخلی پاکستان را به یک میلیون نفر میرساند. بنابراین با درجه نسبتا بالایی میتوان گفت برنده فعلا و بطور دو فاکتور، ارتش پاکستان است که با اف پاک، به جایگاهی برگشته است که سه دهه پیش در آن قرار داشت: در مرکز عملیات پنتاگون و سازمان سیا. و کم نیستند کسانی که معتقدند در دراز مدت این طالبان ها با القاعده یا دیگر بنیادگرایان تند رو هستند که از تشدید جنگ سود خواهند برد، حتی اگر در کوتاه مدت اینجا و آنجا، ریشه کن، شوند و اینطور القاء شود که ثبات، به کشور بازگردانده شده است.

" جنگ با ترور " بدون تابلو

سه رئیس جمهور که درواشینگتن ملاقات کردند در رابطه با یک مساله اشتراک دارند. وجه اشتراکی که ریشه بحران در افغانستان و پاکستان و عامل تقویت طالبان هاست: عدم مقبولیت سیاسی دولت های آنها میان مردم پاکستان و افغانستان. کزای که نحوه به قدرت رسیدنش توسط آمریکا پدیده ای را بوجود آورد که نام شخصی او را معادل و جایگزین مفهوم دست نشانگی، کرد، چنان دولت فاسدی بوجود آورد که چند ماه پیش گردین افشا کرد آمریکا مستاصل از بحران مشروعیت او در فکر جایگزین کردن او با یک مهره قابل اعتماد، دیگرست و رسانه های انحصاری شروع کردند به افشای نقش برادر او در گسترش

آصف زرداری که به جرم اختلاس یک و نیم میلیارد دلار در دوران نخست وزیری همسرش بی نظیر بوتو به هفت سال زندان محکوم شد، بعد از ترور بی نظیر به عنوان بیوه او و با حمایت آمریکا به قدرت رسید، در مقام جدید نخستین کاری که کرد تلاش برای کنار گذاشتن قاضی چودری و سایر شخصیت های سالم بود. طارق علی متفکر پاکستانی تبار اخیرا نوشته فساد مقامات حزب او غوغا میکند و گفته میشود باتکداران پول ها را مستقیما به خانه او تحویل میدهند. مشکل مردم افغانستان و پاکستان با اوباما البته اشغال خارجی - که مردم هردو کشور عمیقا از آن بیزارند - و حمایت از سیاست مداران فاسد است و هردو اینها قرار است در دیدار رسازنده، تقویت شود. مخارج جنگ افغانستان برای آمریکا اکنون ماهیانه ۲ میلیارد دلار است و اوباما طبق طرح تشدید جنگ، در افغانستان و پاکستان علاوه بر فشار بر هم پیمانان خود برای ارسال نیروی بیشتر به افغانستان، بیش از ۲۰ هزار نیروی جدید به افغانستان ارسال کرده که برابر است با نیرویی که جرج بوش برای طرح تشدید جنگ، خود در پایان دوره ریاست جمهوری اش به عراق ارسال کرد. با توجه به این عوامل، ابعاد جنگ افغانستان و پاکستان به زودی از عراق فراتر خواهد رفت.

روسانه های بزرگ انحصاری نیز مثل سه رئیس جمهور فوق از گذشته و بویژه جنگ عراق نه چیزی را آموخته اند و نه چیزی از آن آموخته اند. انعکاس گزارشات به نحوی است که ما را در برابر یک جنگ با ترور، دیگر قرار میدهد: چه باید کرد؟ آیا باید پاکستان و افغانستان را به طالبان ها تحویل داد که مدارس دخترانه را به گاز شیمیایی بسته و سر و دست و پا می برند؟

جنگ عراق نشان داد این سوال چقدر فریبکارانه است. سوال اصلی این است که چرا برای جنگ با طالبان ها به ائتلاف با نیروهای فاسد، مزد، مستبد، قاچاقچی و استثمارگر نیاز هست؟ چرا برای مبارزه با اشغال شوری نیاز به تولید مجاهدین وحشی و طالبان ها و نام گذاری آنها تحت عنوان مبارزان راه آزادی، و Freedom Fighter، هابود؟ چرا دره سوات، سونیس پاکستان، که در همین دهه های اخیر پایگاه یک جنبش گسترده ضد فئودالی تحت رهبری نیروهایی بود که خود را مارکسیست میخواندند، حالا به پایگاه طالبان ها تبدیل شده است؟ چرا پنجاب که در دهه های اخیر شاهد یک جنبش کم نظیر سکولار و ضد فئودالی با همکاری روستائیان مسیحی و مسلمان بود اکنون زیر خطر طالبان ها قرار دارد؟ چرا افغانستان که یک قرن پیش در آستانه تصویب قانونی قرار داشت که افغانستان را جزو اولین کشورهای قرار میداد که به زنان حق رای میداد، امروز به جایی رسیده است با زنان مثل اشیاء و اموال مرد رفتار میکند؟

اگر این سوال ها را تعقیب کنیم آنوقت وجه مشترک بین طالبان ها و مهاجمان و اشغالگران خارجی را پیدا میکنیم. منافع هردو آنها با پیشرفت دموکراسی در تضاد است. فقط اولی ها نفرت خود را از دموکراسی با زبان ایدئولوژیک و عقیدتی بیان می کنند، دومی ها این نفرت را لاپوشانی میکنند. وگرنه چرا وقتی بار اصلی سقوط دولت نظامی مشرف پرودش یک جنبش مدنی گسترده است که موج حمایت از چودری، قاضی مستقل و محبوب پاکستانی، نقش مهمی در تشدید آن داشت، میوه این جنبش ضد دیکتاتوری و سکولار را در سینی مردی میگذارند که زیر نقاب دولت مدنی، سمبول فساد در جامعه مدنی است. زرداری هم به تاسی از برگمارکنندگان خود وقتی میخواست حکومت خود را تثبیت کند دره سوات را به طالبان واگذار میکند که قوانین شرع را در آن حاکم کنند. فاطمه بوتو خواهرزاده بی نظیر بوتو در مقاله ای که اخیرا نوشته پرسیده چرا وقتی زرداری میخواست دره سوات را به طالبان بسپارد از مردم سوال نکرد که آیا مایلند تحت قوانین شرع زندگی کنند؟ من که خیال ندارم برقع بگذارم.

اما چه کسی از فاطمه بوتو سوال میکند، مگر در انتخابات های مدیریت شده که دست غیب، کاندید مردم را از قبل انتخاب کرده است. برادر کرزی که از پیتر فروشی در اروپا و آمریکا به سلطان همه چیز از تلفن گرفته تا قاچاق در بازار افغانستان تبدیل شده، در مقابل حملات و افشنگاری های اخیر روزنامه های آمریکا در دفاع از خود گفت واقعا به معجزات بازار آزاد معتقد و نقش آن در تعمیر، و پیشرفت افغانستان معتقد است و خود به عنوان Entrepreneur، یعنی دلال این وظیفه را برعهده گرفته که افغانستان را به دومی خاورمیانه غیر عرب تبدیل کند و موفق شده و خود هم از همین راه پولدار شده است، ایرادی دارد؟ برگمارکنندگان چه شکایتی از باند برادران کرزی میتوانند داشته باشند

وقتی که هدف از لشکر نظامی شان این است که راه را برای لشکر مقاطعه کاران خاتمان برانداز آماده کند.

استعمار گران خارجی هرگز به ملالی جوها، چودری ها و انسان های واقعا مستقل اعتماد ندارند و جنبش های دموکراتیک را نه تنها مورد حمایت قرار نمی دهند بلکه آنها را زیر تیغ متحدانی قرار میدهند که از طریق حفظ منافع آنها از پلکان ترقی بالا میروند. این داستان یک قرن قدمت دارد. وقتی امان الله پادشاه اصلاح طلب افغانستان در دهه ۲۰ حاضر نشد راه چنین متحدان فاسدی را پی بگیرد، انگلیسی ها تصاویر عریان ساختگی همسرش را بین مسلمانان متعصب پخش کرده و وسایل سرنگونی او را فراهم آوردند. پاکستان مسلمان، در مقابل هند مستقل و حزب کنگره نهر و علم شد و به این ترتیب یک دستگاه نظامی مستبد، فاسد، زمین خوار و اخیرا سرمایه خوار به زور بر سر مردم سوار شده که بعد به خاطر مبارزه با شوروی، و بعدتر به خاطر جنگ با ترور، تمام بافت اجتماعی و سیاسی پاکستان را به فساد کشید و حالا در جنگ با ترور بدون تابلو، یعنی جنگ با طالبان ها به آن نیاز افتاده است.

امپریالیسم و بنیادگرایان:

دو قلوهای مصیبت زا تصویری هم که اکنون رسانه ها از طالبان ها به دست میدهند. کامل نیست، درست است، آنها واپسگرایانی هستند که سیاست، در قاموس شان با جنایت، همگین است. اما آنها آنقدر احمق نیستند که ندانند فقط از طریق قتل و جنایت نمیتوانند مردم را به خود جلب کنند. هرچه باشند آنها مخلوق سبا و سازمان امنیت پاکستان و شیوخ عربستان هستند وسال ها با این نیروها کار کرده اند. پیشینیان و همگنان اسلام گرای آنها که برخی شان اکنون با طالبان ها کار میکنند سال ها با کابینه های مختلف پاکستان همکاری داشته و بین دار و دسته

ها و جناح ها متضاد رفت و آمد کرده و تغییر مسیر، داده اند. آنها میدانند از نقطه ضعف رقیب باید استفاده کنند. همین امر است که باعث شده طالبان حالا شعارهای ناسیونالیستی بدهند. سخنگوی آنها میگوید: ما مثل القاعده نیستیم. به سایر نقاط جهان کار نداریم. فقط میخواهیم افغانستان را از اشغال خارجی آزاد کنیم. آیا آمریکایی ها برای آزادی از اشغال انگلیس نجنگیدند؟ طالبان دره سوات حالا حزب ناسیونالیست حاکم محلی را خلع سلاح کرده است و به علاوه ادعا میکند علیه زمینداران می جنگد و روستائیان را به تصرف زمین های ارباب ها تشویق میکند، شعاری که در همین دره سوات سال ها توسط گروه های مانویست داده میشدو واقعا هم نیرو بسیج کرده بود.

اساسا رابطه اسلام گرایان و امپریالیسم در تاریخ درناک خاورمیانه رابطه دو قلوهایی است که هم وصل و هم فصل شان برای دموکراسی مصیبت زا بوده است، بطوریکه تاریخ رشد و گسترش و تحکیم مواضع یکی از آندو بدون توجه به این رابطه نزدیک قابل بررسی نیست. اسلام گرایان وقتی با امپریالیسم در ائتلاف اند، با تکیه بر ابزار آن برای خود پایگاه قدرت درست میکنند. در دوره فصل، بویژه جایی که نیروهای دموکرات تضعیف یا نابود شده اند، با نقاط ضعف رقیب بازی میکنند و بطور روزمره ظلم های استثمارگران و مستبدان محلی و حامیان خارجی آن را پرچم میکنند. این مختص طالبان ها نیست. در ایران هم نمونه های متعدد این سیاست را از جمله در دوره جنبش ملی کردن نفت و سرنگونی دکتر مصدق و بعد در انقلاب ایران شاهد بوده ایم.

و باید پذیرفت طالبان ها به علت آشنایی به اوضاع محلی از زئرال های آمریکایی در جلب افکار عمومی زرنگ ترند. چندی پیش خبرگزاری الجزیره با پخش بخش هایی از یک ویدیو گزارش داد در ارتش آمریکا به سربازان گفته اند تلاش کنند افغانی ها را به کیش مسیحی در آورند. وقتی مقامات آمریکایی خبر را تکذیب کرده و به الجزیره به خاطر پخش گزارشات تحریک آمیز که از زمینه جدا شده حمله کردند، الجزیره تمام ویدیو را بدون سانسور پخش کرد که در آن سخنان کشیش ارتش بطور کامل و بطور واضح شنیده میشد که به سربازان آمریکایی یاد می داد چگونه برای تغییر کیش تلاش کنند تا از گیر قوانین آمریکا که این کار را ممنوع کرده در برون، ر.ک به منبع،

شاید سربازان آمریکایی چند تن را به کیش مسیحی در آورده باشند، اما مسلمانده ها برابر تبلیغات مذهبی و کینه توزانه طالبان را تقویت کرده اند. به عبارت دیگر آمریکایی ها و نیروهای ناتو نه تنها وقتی به روی شهروندان غیرنظامی بمب می ریزند، بلکه وقتی هم که به این شیوه ناسالم و غیرقانونی در جلب قلوب افغانی ها و پاکستانی ها تلاش میکنند، به طالبان ها خدمت میکنند. به یاد داشته باشیم این همان طالبانی است که ۶ میلیارد دلار از آمریکا پول و اسلحه گرفت نه برای اینکه به مردم افغانستان بگوید: موازین و قوانین دنیای مدرن اشغال

یک کشور مستقل توسط نیروی نظامی خارجی را نمی پذیرد، بلکه برای اینکه به مردم افغانستان بگوید: خدای مسلمانان حضور اجنبی را در کشور اسلامی نمی پذیرد و به خاطر اجنبی کشی به شما اجر میدهد. بعد ۴۳ میلیون دلار جداگانه از آمریکا گرفت تا به مردم بگوید: خدای مسلمانان کشت تریاک را قدغن کرده است. آیا برای طالبان دشوار است از خدایی که با میلیاردها دلار پول و اسلحه وارد کرده اند در مقابل خدای اجنبی، دفاع کند؟

احمد رشید نویسنده و روزنامه نگار پاکستانی در کتاب طالبان، اسلام، نفت و بازی بزرگ در آسیا، در مورد طالبان ها توصیفی دارد که موی را بر سر آدم سیخ کرده و به شدت خواننده را متوحش و در عین حال متاثر میکند. طالبان ها نه مجاهدین عادی دهه ۸۰ بلکه یتیمانی بودند که در مدارس مذهبی با حمایت آمریکا و پاکستان و سعودی رشد کردند، رشید در مورد نسل جدید مجاهدین و طالبان ها مینویسد:

این پسر بچه ها یک دنیا با مجاهدینی که من در دهه ۸۰ می شناختم فرق داشتند. آن مجاهدین مردانی بودند که قوم و قبیله خود را می شناختند، مزارع و دره هایی را که ترک کرده بودند، با حالت نوستالژیک به یاد می آوردند و قهرمانان و داستانهای تاریخ افغانستان را بر می شمردند. این پسر بچه ها از نسلی بودند که هرگز کشورشان را در صلح ندیده بودند. آنها هیچ خاطره ای نداشتند، نه از قبیله، نه از پیران آن، نه از همسایه و ترکیب قومی مخلوط مردمی که کشورشان را تشکیل میداد. آنها جنگ را ستایش می کردند زیرا جنگ تنها مشغله ای بود که به آنها امکان میداد هویت خود را با آن انطباق دهند. باور ساده انگارانه آنها به یک اسلام خشک و موعود تنها تکیه گاهی بود که میتوانستند به آن متوسل شوند و با آن به زندگی شان نوعی معنا بدهند.

حالا آمریکا میخواهد با اهدای کاندوم به این پسر بچه ها آنها را مدرن کند و به آشتی با اجنبی، وادارد؟ سران زرنگ و معامله گر طالبان که این ماشین های آدم کشی را اداره میکنند، هم از صلح و هم از جنگ با آمریکا خرمن خرمن خوشه چیده و می چینند.

طالبان حتی دستگاه عدالت، خود را که عین ماشین جنایت است، آن طور که رسانه های انحصاری یک جانبه به تصویر می کشند، به صورت آلترناتیو دموکراسی در چشم مردم محلی به نمایش نمی گذارند تا مردم از آن برمند. اکثریت عظیمی از مردمی که طالبان ها در میان آنها کار می کنند به مدد سیاستمداران فاسد محلی و نیروهای پشتیبان خارجی آنها دموکراسی را ندیده و تجربه نکرده اند تا بتوانند دستگاه سلاخی طالبانی را با آن مقایسه کنند. بنابراین طالبان ها به راحتی می توانند دستگاه آدم کشی خود را در مقابل فساد و بی عدالتی و ستمگری حاکم بر بیادگاه های مستبدان گذاشته و مردم را به آن دعوت کنند.

فاطمه بوتو در مقاله ای که در بالا به آن اشاره رفت، از دیدار اخیر خود با شخصی که از وزیرستان جنوبی برگشته بود شرحی داده است که به شدت تاسف بار است و به درک مکانیسم رشد طالبان ها در محل و نقش سیاستمداران فاسد محلی و حامیان خارجی آنها در رشد طالبان ها کمک میکند.

بوتو می نویسد:

، دو هفته پیش مردی را دیدم که از وزیرستان جنوبی برگشته بود. در مورد وضع روستای زادگاهش پرسیدم. او با اشاره به اینکه خانه اش در یک حمله هوایی ویران شده از حملات مداوم و به دلخواه هواپیماهای بی سرنشین آمریکا شکوه کرد، بعد بدون مکث ادامه داد: ولی اوضاع در حال بهبود است. وضعیت قانون و نظم خیلی خوب شده و بهتر از کراچی است. آنگاه به قضیه دختر جوانی پرداخت که از بازار نزدیک خانه اش ربوده شده و مورد تجاوز قرار گرفته بود. وقتی طالبان ها از این جنایت مطلع شدند، نه فقط دختر را نجات داده و به خانه اش برگرداندند، بلکه همچنین ترتیب کار آن سه مرد را نیز دادند. آنها رابه ضرب گلوله کشتند. او به خاطر اینکه نوعی عدالت انتقام جویانه مرعی شده و به سرعت و به راحتی به اجرا در آمده بود تحت تاثیر قرار گرفته بود. من با ناراحتی توی صندلی ام جابجا شده و عدم موافقت خودم را با این کار مطرح کردم و گفتم زنان باید تحت حکومت این افراطیون به شدت در عذاب باشند. او در حالی که دست هایش را در هوا تکان میداد، گفت ، اوه، وضع آنها خوب است. آنها از این واقعیت خوشحال اند که بالاخره عدالتی و خدمتی وجود دارد. میدانید. آنها از شر تاخیرهای دراز مدت در دادگاه ها و پلیس رشوه بگیر مثل کراچی راحت اند.

دفع فساد با افسد. آمریکایی های مدرن هواداران مدرن خود، و طالبان قرون وسطایی هواداران قرون وسطایی خود را متقاعد کرده اند که دفع فساد با افسد تاکتیک مطلوبی است. به این ترتیب برای متقاعد کردن طرفداران خود، آنها فقط کافی است که فساد دشمن و رقیب را نشان بدهند. و همین است که راه حل را در چارچوب نظام مورد قبول آنها غیر ممکن میکند. زیرا فساد دو طرفه است و برای راه حل باید از چارچوب آن ها فراتر رفت.

بر پایه همین واقعیت است که بوتو در ادامه مقاله فوق می نویسد: " بنابراین راه حل در این نیست که ارتش به جنگ شهروندان خودش برود، و نفرت نسبت به نیرویی بوجود بیاورد که در هشت سال گذشته به دستور قدرت خارجی عمل میکند و مردمی را که در برابر آنها سوگند یاد کرده اند از خود بیگانه میکند. راه حل این نیست که ایالات متحده با پول حکومت های فاسد و نامشروع را بر سر پا نگاهدارد. راه حل پول نیست. راه حل این است که تشخیص بدهیم مردم دره سوات طالبان ها را انتخاب نکردند. آنها به قوانین شریعت رای ندادند. طالبان ها آنها هستند فقط برای اینکه آنها راه هایی را ساختند که طی دهه ها سنگفرش نشده بود. آنها آموزش فراهم کردند، لاقال برای پسران، در حالیکه حکومت نتوانست میلیون ها کودک محلی را به مدرسه بفرستد. آنها مراکز بهداشتی درست کردند در حالی که حکومت بیمارستان ها را به خاطر فقدان بودجه بست. آنها نوعی عدالت دادند در حالیکه دادگاه ها از حکومت و نه از مردم حمایت می کردند.

آری، مشکل فساد است. این نیرویی است که باید با آن بجنگیم. سرهیولا، و منشاء قدرت طالبان ها این است."

۲۶ اردیبهشت ۱۳۸۸

اخراج علی نجاتی

و احکام صادره برای کارگران هفت تپه!

علی نجاتی رئیس هیئت مدیره ی سندیکای کارگران نیشکر هفت تپه از ۱۸ اسفند تا ۲۵ فروردین ۸۸ در بازداشت و تحت بازجویی اطلاعات قرار گرفت. وی پس از آن که با قرار کفالت آزاد شد نامه ی اخراج از طرف شرکت نیشکر هفت تپه دریافت نمود که در آن نامه اعلام شده است ایشان از تاریخ ۸ فروردین ۸۸ از کار خود اخراج شده است. با وجود این که دادگاه انقلاب شهرستان شوش نامه ای صادر کرده است که نشان می دهد علی نجاتی در این مدت در بازداشت دستگاه قضایی-امنیتی بوده است و طبق قوانین موجود، در این صورت عدم حضور وی در محل کار غیبت محسوب نمی شود، مدیران نیشکر به بهانه ی غیبت وی را از کار اخراج کرده اند.

همچنین طی حکمی که از دادگاه به وکیل ۵ نفر از اعضای هیئت مدیره تسلیم شده است، برای آقایان علی نجاتی، جلیل احمدی، فریدون نیکوفرد و قربان علیپور یک سال زندان (۶ ماه تعزیری و ۶ ماه تعلیقی) و ۵ سال ممانعت از شرکت در هر گونه انتخابات کارگری و برای آقای محمد حیدری مهر ۱ سال زندان (۸ ماه تعلیقی و ۴ ماه تعزیری) و ۳ سال ممانعت از شرکت در هر گونه انتخابات نمایندگی کارگری صادر شده است. هم چنین در حکم صادره علت این احکام « ایجاد سندیکای خارج از قانون » و پاره ای از اتهامات واهی اعلام شده است.

کمیته ی دفاع از کارگران هفت تپه ضمن محکوم کردن دستگیری های مربوط به اول ماه می در تهران و دیگر سرکوب های انجام شده در سایر نقاط ایران، اخراج علی نجاتی و احکام صادره برای وی و دیگر اعضای هیئت مدیره سندیکای کارگران نیشکر هفت تپه اعلام می کند به پشتوانه ی حامیان و نهادها و افراد تشکیل دهنده ی این کمیته با تمام توان خود برای دفاع از این کارگران تلاش خواهد نمود.

این کمیته از تمام کارگران ایران و جهان، تشکل ها و نهاد های کارگری داخل و خارج و نهاد های حقوق بشری می خواهد با تمام توان خویش برای دفاع از این نمایندگان کارگران اقدام نمایند.

کمیته ی دفاع از کارگران هفت تپه

۳۱ اردیبهشت ۸۸

اپوزیسیون سوسیالیست و جنبش های اجتماعی در ایران

فرامرز دادور

در ایران، فعالین آزادیخواه و عدالت طلب با حمل دیدگاه های متنوع سیاسی در جنبش های اجتماعی درگیر هستند. در میان آنها معتقدین به سوسیالیسم واقف به این هستند که ریشه ی اصلی نابرابری ها و ناعادلتی های اجتماعی در مناسبات سرمایه داری نهفته است. برای آنها مسئله حیاتی این است که آیا چگونه می توان به بهترین وجه، به طور فردی و یا از میان صفوف سازمان های سوسیالیستی در فعالیت های جنبش های اجتماعی، حول محور موضوعات حیاتی مردم در عرصه های کارگری، زنان، جوانان، دانشجویان، اقلیت های ملیتی و مذهبی، محیط زیست، غیره، شرکت نموده و همزمان برای اهداف نهایی سوسیالیستی، یعنی تغییر مناسبات کالایی و سیستم کارمزد با روابط غیراستثمار و مبتنی بر تنها مبادله ی ارزش مصرف جهت رفع نیازهای اجتماعی انسانی، تلاش نمود. تاریخاً، جنبش چپ، به دولت به مثابه ی ابزاری حیاتی، در دست رژیم های ارتجاعی برای حفظ منافع طبقه حاکم و سرکوب هر نوع مقاومت و مبارزه از طرف توده ها، کارگران و زحمتکشان محروم نگریسته است. بدان خاطر، پدیده ی دولت به مثابه مرکز قدرت همواره در معرض چالش قرار می گرفته است تا با طیف های سیاسی آزادیخواه/ عدالتجو، ملی - دمکرات ویا سوسیالیست تعویض گردند. امروزه، با توجه به شرایط جدید اجتماعی در دنیا، سنوآل این است که آیا مراکز قدرت سنتی مثل دولت و احزاب سیاسی هنوز مطرح هستند و اگر واقعیت این است، آیا آنها منحصر ابزار مهم هستند که می باید از طرف جنبش سوسیالیستی جهت ایجاد جامعه آزاد و عادلانه به کار گرفته شوند. نظر مورد تاکید در اینجا این است که توسل به ترکیبی از مبارزات برای تغییر در نظام حکومتی و ایجاد تحول در جهت ایجاد گروه های اجتماعی خود سازمان یافته و بر بستر روابط افقی نوع دوستانه یک بدیل معقول در مرحله ی کنونی به نظر می رسد.

شکی نیست که دستاوردهای تاریخی در عرصه نهادها و موازین اجتماعی مانند مجلس موسسان، پارلمان، سیستم قضایی، احزاب سیاسی، اتحادیه های کارگری و همچنین حقوق دمکراتیک از قبیل آزادی های سیاسی و مدنی هنوز حامل عناصر مثبت برای ساختن جوامع مدرن هستند. در عین حال تجربیات گذشته نشان می دهند که نهادهای دولتی مانند دستگاه های اطلاعاتی و نیروهای انتظامی، اغلب، در خدمت به منافع نخبگان اقتصادی/ سیاسی عمل می کنند. در جوامع سرمایه داری مدرن مانند امریکا، منافع طبقاتی شرکت های بزرگ و صاحبان عظیم ثروت از طریق دمکراسی لیبرالی و حتی رعایت موازین مربوط به "آزادی انتخابات" و "حقوق بشر"، نیز تامین می گردند. اما در حکومت های سرمایه داری توسعه یافته که اغلب، مثل ایران، رژیم های خودکامه حکومت می کنند، موازین سرکوبگرانه بخش بزرگی از سیاست های درونی این دولت ها را به خاطر حفظ ثبات اجتماعی و در واقع تداوم فرمانروایی قدرت های سیاسی/ اقتصادی، تشکیل می دهند. در همان حال، ظهور افق های جدید اجتماعی برای مقاومت و اخذ حقوق دمکراتیک و اهداف دراز مدت عدالت جویانه در سطح جهان، برای سوسیالیست ها، ضرورت توجه به اشکال و متدهای جدید مبارزاتی را نیز به وجود آورده است. چالش اصلی این است که راه کارها و شیوه های مؤثر و سازنده برای توسعه اجتماعی، از قبل آماده نیستند و طبیعی است که آنها در طی پروسه ی فعالیت های سیاسی/ اجتماعی شکل می گیرند. با این وجود، با توجه به داده های تاریخی و واقعیت های امروزین اجتماعی، یک استراتژی درست به سوی سوسیالیسم، می باید بر اساس ترکیبی از سیاست های معطوف به نقش دولت و توجه مبرم به کارکرد گروه های خود - سازمان یافته (ب.م. کارگری، زنان، دانشجویی) در جامعه مدنی اتخاذ گردد.

بدیهی است که شرایط اجتماعی محلی در چگونگی شکل گیری عوامل ذهنی و نتیجتاً در گرایش به اتخاذ یک استراتژی مبارزاتی متناسب با آن تاثیر قاطعی می گذارند. یک نمونه جهانی جنبش زاپاتیست ها در منطقه چیپاس و سایر گروه های محلی در مکزیک می باشد که توانسته اند نوعی مدیریت اجتماعی مستقیم و بسیار دمکراتیک که از ضروریات های جامعه انسانی است، بر پا کنند. مجلس توده های مردم آکزاکان (Oaxacan People's Popular Assembly) یکی از انواع نهاد های خود سازمان یافته در مناطق بومی مکزیک است که مستقیماً از طرف بومیان تشکیل شده، دارای ساختار سیاسی افقی و معتقد به فعالیت

های غیرخشونت آمیز می باشند. (مجله زی، آوریل ۲۰۰۹: ۲۲-۱۷). با توجه به سیستم زندگی شهری در مناطق دیگر مکزیک و در واقع وجود پیچیدگی های سطح زندگی در بسیاری از مناطق در جهان امروز، سنوآل اساسی این است که آیا ظهور نوعی از مناسبات اجتماعی عادلانه و مساوات گرا که محدود به سطح زندگی بسیار ساده و روستایی در میان بومیان است را می توان از طرف سوسیالیست ها به مثابه نمونه ی یک جامعه پیشرفته ی انسانی برای طرفداران عدالت اجتماعی در سطح جامعه جهانی تبلیغ نمود؟ امروزه، حتی در کشور ده میلیونی بولیوی رییس جمهور سوسیالیست آن ایو مورالز (Evo Morales) با مشکلات عظیم مثل چگونگی برخورد به مؤسسات کلیدی اقتصادی و از جمله صنایع گاز و نفت و معادن روبرو است. در واقع مسئله اصلی این است که جنبش های سوسیالیستی برای ارائه یک چالش قاطع و واقعی به نظام های حاکم نیازمند آن هستند که به راهکارهای کوتاه مدت و آلترناتیوهای بلند مدت برای بهبودی زندگی در میان توده های مردم دست یابند. گرچه عنصر اصلی در هدف نهایی سوسیالیسم، ایجاد مناسبات غیراستثمار اقتصادی و روابط برابر و دمکراتیک سیاسی/ اجتماعی است، اما مشخص کردن طرح های اجتماعی در حیطه های متنوع زندگی مردم در قید این است که پروسه ی مترقی مبارزاتی در جنبش های مردمی در سطوح مختلف انقلابی و رفرمیستی شروع شده باشند. برای مثال در رابطه با امریکای لاتین در برابر جنبش های اجتماعی این مسئله قرار دارد که اگر آنها انرژی خود را فقط در یکی از دو جبهه ی مهم مبارزاتی یعنی در پروسه ی تلاش های خود سازمان یافته افقی برای بهبودی شرایط زندگی در مناطق محلی و یا این که تنها در حیطه فعالیت های انتخاباتی سراسر کشور متمرکز کنند در آن صورت آیا خود را از یکی از دو عرصه حیاتی اجتماعی برای مشارکت در سرنوشت اجتماعی جامعه، به نادرستی محروم می کنند (دی نی یشن ۱۱ می، ۲۰۰۹، ۱۸-۲۲).

این موضوع که آیا در چارچوب روابط مجازی سرمایه داری آکنده از فرهنگ کلاستیایی، اپوزیسیون چه نوع فعالیت هایی اتخاذ کند مهم است. علی رغم تاثیر ویران کننده مناسبات فردگرا و منفعت جویانه در ذهنیت های اجتماعی انسان ها (ب.م. دانش، شناخت و قدرت تحلیل)، همواره زمینه های مقاومت علیه گرایش های کنترل کننده از طرف سرمایه وجود دارد و غیر قابل تصور است که اگر جنبش سوسیالیستی، حتی تحت لوای حکومت تنوکراسی در ایران، نتواند در بخش هایی از فضای اجتماعی شکل گرفته از طرف جنبش های متنوع مردم شرکت نموده، در کنار مبارزه برای مطالبات کوتاه مدت، به ترسیم و ترویج افق های رادیکال استراتژیک برای ایجاد جامعه انسانی بپردازد. در اینجا، دوباره به چند نمونه از فعالیت های مرتبط با جنبش های اجتماعی در سطح دنیا اشاره می شود. در اول آوریل ۲۰۰۹، علیه سیاست های گروه ۲۰ کشور پیشرفته که در کنفرانسی سالانه در لندن گردهم آمده بودند، تظاهرات وسیعی انجام شد. تظاهرکنندگان به نهادهایی که سمبول های سرمایه داری مالی هستند و از جمله بانک انگلستان و بانک رویال اسکاتلند حمله کردند. این نوع حرکت ها به نوعی ظهور خصلت رادیکال و ضد سرمایه داری را در میان جنبش های اجتماعی نشان می دهند که قادر به سازماندهی حرکت های خود به خودی توده ای علیه نظام های حاکم سیاسی/ اجتماعی می باشند. اعتراض کنندگان، سازمان های دولتی و نهادهای بزرگ اقتصادی را به مثابه شالوده های سیستم سرمایه داری استثمار و ناعادلانه، مسئول پیدایش بحران عمیق اقتصادی در عصر حاضر می دانند که در زندگی مردم زحمتکش و محروم تاثیر ویران کننده ای می گذارد. البته علاوه بر افشاکاری از خصلت ناعادلانه سرمایه داری، با توجه به شرایط ویژه در هر جامعه سنوآل عمده این است چگونه و با استفاده از چه ابزار و نهادهای اجتماعی، توده های مردم می توانند به بهترین وجه نظام حاکم را به چالش بکشند و آیا چه نوع مجموعه ای از مطالبات فوری و اهداف استراتژیک سوسیالیستی را می بایست مطرح نمایند. در تظاهرات اول آوریل، حرکت های افشاکارانه از سیاست های نئولیبرال سرمایه داری مؤثر بود اما در رابطه با ارائه آلترناتیو اقتصادی/ اجتماعی جهت جایگزین کردن نظام موجود کاستی های جدی وجود داشت. شعار "انقلاب شروع شده است" ظنن عظیمی در سطح جهان داشت اما اقدامات اساسی اجتماعی در جهت برپایی سطحی از مناسبات و اشکال سوسیالیستی هنوز در پیش روی این جنبش هاست. در یونان، طی ماه دسامبر (۲۰۰۸)، بعد از واقعه کشته شدن یک نوجوان به دست پلیس، هزاران نفر از فعالین در جنبش کارگری، دانشجویی و سایر گروه های اجتماعی در حکومت خشونت های پلیسی و در عین حال جهت مخالفت با برنامه های نئولیبرال (آزادسازی/خصوصی سازی) اتخاذ شده از طرف دولت راست میانه دست

به تظاهرات و اعتصابات بزرگی زدند. دوباره این سنوالم مطرح می شود که آیا چه نوع حرکت های سیاسی در شرایط کنونی یونان می تواند نتایج مؤثرتری در جهت ایجاد جامعه سوسیالیستی داشته باشد. حداقل یک تجربه از حرکت اخیر جنبش توده ای مردم در یونان می تواند این باشد که حرکت های خود به خودی مانند اعتصابات و تظاهرات برای به چالش گرفتن نظام سرمایه داری حاکم کافی نیستند و ایجاد تحولات رادیکال اجتماعی نیازمند به تداوم مبارزات سازمان داده شده از طرف گروه های سیاسی که توانایی تجزیه تحلیل شرایط و در مقابل ارائه آلترناتیوها و برنامه هایی را داشته باشند، است. به گفته ی یکی از اعضای سازمان چپ انترناسیونالیست کارگری (Workers International left) گرچه اتحاد چپهای رادیکال (SYRIZA) در یونان توانست که تا حدی در هدایت تظاهرات دست داشته باشد اما پیروزی حتمی برای جنبش کارگری به وجود یک چپ رادیکال که "عظیم و مؤثر" باشد، نیاز دارد (اینترنشنال سوسیالیست ریویژر ژانویه/ فوریه ۲۰۰۹: ۱۰-۹). سنوالم دیگر این است که آیا ادامه فعالیت های اجتماعی در سطح وسیع و توده ای در قید وجود دانش، تخصص و تلاش های منظم عدالت جویانه در میان جنبش مردم است و در آن صورت چه نوع تجمع های دمکراتیک مردمی و برای مثال آیا اتحادیه های کارگری، گروه های متشکل حول محور موضوعات اجتماعی (ب.م. گروه های مدافع محیط زیست، حقوق بشر) و سازمان های سیاسی، رفرفیست و یا انقلابی، می توانند در دگرگونی های انسانی تر جامعه تأثیر بگذارند.

در جهان مدرن و پیچیده ی امروزین، این واقعیت دارد که گروه های خودسازمان یافته توانایی آن را دارند که به مثابه وسایل دست جمعی نقش واسطه را بین مطالبات فرمول بندی شده و چگونگی مادیت یافتن عملی آنها در جوامع را داشته باشند. در عین حال وجود نهادهای رسمیت یافته اجتماعی مثل دولت و سازمان های سیاسی/اجتماعی متأثر از آن هنوز می توانند دارای کارکردهای سازنده اجتماعی باشند. آن دسته از نظرات انارشیمیستی که نهادهای مدرن جامعه مثل دولت و دستگاه های اداری را به مثابه محصولات سرمایه داری مملو از خاصیت های بوروکراتیک و منفعت جویانه برای حفظ حیات غیرضرور خود و در نتیجه مخرب و به حال روابط آزاد و برابر انسانی می دانند، کاملاً درست نیستند. شواهد اجتماعی نشان می دهند که در صورت وجود شناخت کافی و انگیزه برای مشارکت خلاق اجتماعی در میان توده ها، می توان از نهادهای اجتماعی که تاریخاً هنوز حامل پتانسیل های سازنده هستند، استفاده صحیح برای ایجاد نظم اجتماعی عادلانه و برابر نمود. گره ناشکافته ای که در مقابل جنبش قرار می گیرد این است که آیا چه شرایط ذهنی و عینی در جامعه می تواند فراهم آورنده ی زمینه های مناسبتری برای مردم و به ویژه زحمتکشان باشد که بر آن اساس آنها بتوانند مستقیم و غیرمستقیم در اوضاع سیاسی/اجتماعی مشارکت فعال داشته باشند. آیا استقرار یک دمکراسی سیاسی بر مبنای گسترده ای از نهادها و موازین دمکراتیک در کنار ارتقاء فرهنگ عدالت جویانه و همبستگی آور و ایجاد تجمع های مردمی مثل شوراهای اقتصادی و خود حکومتی های محلی به برپایی ساختمان سوسیالیسم کمک نمی کند. و مسئله دیگری را که باید به آن توجه نمود این است که در میان مردم و حتی در بین پروولتاریای صنعتی که معمولاً در کارگاه های تولیدی به طور انبوه هم کار می کنند، با این وجود انگیزه ها و نظرگاه های سیاسی/اجتماعی همزمان و یکدست ظهور نمی کنند. در جهان مدرن امروز وجود پلورالیسم در افکار و گرایش های سیاسی/اجتماعی یک واقعیت است و حتی در صورت وجود شرایط مادی و معنوی، بسیاری از توده های زحمتکش و محروم ممکن است به این دیدگاه نرسند که برای پیشرفت انسانی در جوامع ضرورت تعویض مناسبات کالایی و منفعت جویانه سرمایه داری با روابط غیراستثمار و مبتنی بر برابری در سوسیالیسم وجود دارد.

بنابراین در صورت ظهور حرکت های توده ای خود به خودی حول محور مطالبات اجتماعی و در صورت امکان همکاری در پروژه های مشترک بین فعالین درگیر در محیط های کارگری، زنان، جوانان، دانشجویی، محیط زیست و در عرصه دفاع از حقوق بشر و آزادی های مدنی است که امکان تداوم همکاری و هماهنگی سازمان یافته و دراز مدت در میان جنبش های مردمی به وجود می آید. در دوران های انقلابی در صورت نبود اپوزیسیون مترقی که حول محور اصول های حداقلی مانند آزادی خواهی، استقلال طلبی، عدالت جویی و جمهورییت انجام یافته باشند، رژیم حاکم ارتجاعی و گروه های پشتیبان آن که معمولاً از موقعیت اقتصادی و سازمانی بهتری برخوردار هستند قادر هستند که برای حفظ نظام و علیه هر نوع تحول انقلابی با شدت مقاومت کنند. در این رابطه مهم است که جنبش سوسیالیستی پروولتری به پدیده ی انقلاب در تمامیت و در پروسه

ی تاریخی آن نگریسته و متناسب با آن به سازماندهی مبارزات بپردازد. نظرگاهی که یک جانبه، عمدتاً بر روند فعالیت های اجتماعی خود به خودی، غیر متمرکز، تک موضوعی و یا چند موضوعی و افقاً شکل گرفته، تمرکز می کند، ناکافی است، چون که حتی اگر به درستی به ضرورت این جنبه از فعالیت های جنبشی پی برده شده باشد، اما از بُعد مهم دیگر یعنی سازماندهی وسیع جهت انسجام اپوزیسیون مترقی که به نوعی فعالین این جنبش های افقی را نیز در بر می گیرد، غفلت می کند.

در ایران به خاطر وجود رژیم استبدادی تئوکراتیک، بدیهی است که اپوزیسیون قادر به پیشبرد فعالیت های معمول سازمان یافته نیست و گرنه فعالین مستقل و همچنین اعضای سازمان های مبارز تحت تعقیب قرار گرفته، به زندان افکنده شده و یا کشته می شوند. به ویژه که فعالین معتقد به انقلاب اجتماعی و استقرار سوسیالیسم در معرض پیگرد شدیدتر قرار دارند. با توجه به وجود فضای اختناق در ایران است که فعالین اپوزیسیون مترقی با رویکرد به اقدامات غیر متمرکز و مرتبط با مطالبات متنوع دمکراتیک، تا اندازه ای در پناهگاه یک پوشش رقیق اجتماعی قرار گرفته، خارج از تیغ سرکوبگرانه رژیم، می توانند مؤثرتر به مبارزات خود ادامه دهند. در جامعه ای که تقریباً ۲۰ میلیون (از میان ۷۰ میلیون جمعیت) در زیر فقر زندگی می کنند و تقریباً ۵۰ درصد از کارگران و زحمتکشان از هیچ گونه پوشش اجتماعی برخوردار نیستند و روزانه به صوف بیکاران اضافه می شود و در حالی که یک اپوزیسیون سازمان یافته ی مترقی و به ویژه نوع چپ انقلابی آن هنوز شکل نگرفته است، حضور تجمع های غیر سازمانی و غیر رسمی مانند اتحادیه های مستقل کارگری، گروه های مدافع حقوق زنان، انجمن های دانشجویی و کمیته های درگیر با مسئله حقوق بشر، تا اندازه ای به پیشبرد کارزارهای دفاع از حقوق دمکراتیک و از جمله طرح مطالبات معطوف به افزایش در حداقل دستمزد، پوشش بیمه برای بیکاران، حقوق برابر برای زنان و تعهد به رعایت آزادی های مدنی، کمک می کند که به خودی خود دستاوردهای مهم دمکراتیک بوده و تا حدی ایجاد کننده شالوده های بنیادی اجتماعی برای پیشبرد مبارزه در جهت تحولات رادیکال تر اجتماعی باشند.

در شرایطی که در ایران قانون مترقی وجود ندارد و برای کارگران تنها راه فعالیت جمعی به طور "قانونی" پیوستن آنها به سازمان های ساخته و پرداخته شده رژیم مثل شوراهای اسلامی کار و خانه کارگر است، و در غیر این صورت آنها می باید بدون هر نوع ظوابط حامل حمایت و پوشش اجتماعی به سر ببرند، با این وجود، مبارزان راه آزادی و عدالت و از جمله فعالین کارگری، با وجود سیاست های سرکوبگرانه ی رژیم علیه گروه های اجتماعی مستقل، در چند سال اخیر توانسته اند که اتحادیه ها و انجمن های مستقل مانند سندیکای کارگران اتوبوس رانی تهران و حومه، سندیکای کارگران کارخانجات نیشکر هفت تپه در اهواز، کمیته ی هماهنگی برای ایجاد اتحادیه های کارگری و انجمن های صنفی معلمان در شهرهای ایران را تشکیل بدهند. جای تعجب ندارد که فعالین کارگری، در میان آنها منصور اسائلو از سندیکای اتوبوسرانان، محمود صالحی از اتحادیه کارگران نانوايي (خبازان) در شهر سقز، رضا دهقان از سندیکای نقاشان ساختمان و علی نجاتی از سندیکای هفت تپه محبوس شده، شکنجه گردیده و در صورت آزادی همواره در زیر مراقبت و تهدیدهای دایم از طرف مأموران انتظامی قرار می گیرند. در واقع بسیاری از اعضای سازمان های مترقی و چپ انقلابی در اپوزیسیون با حفظ اعتقاد سیاسی خود در کنار بسیاری از فعالین دیگر که وابستگی گروهی ندارند به مبارزه ادامه می دهند. بدیهی است آن تعداد که به اپوزیسیون وابستگی دارند، نمی خواهند که در صورت امکان، هویت شخصی آنها برای رژیم آشکار گردد و حتی ترجیح می دهند که جهت گیری سیاسی از طرف گروه های اجتماعی دمکراتیک که آنها درگیر هستند کمتر ظاهر خصمانه علیه رژیم داشته و بیشتر در راستای اخذ مطالبات دمکراتیک بوده باشند. جای تعجب نیست که در بیانیه ۲۰۰۹ کارگران ایران به مناسبت اول ماه می، روز بین المللی کارگران در میان مطالبات آنها می توان موضوعاتی مثل تضمین امنیت شغلی، افزایش در حداقل دستمزد، حق تشکیل اتحادیه کارگری، برابری کامل بین زن و مرد در تمامی عرصه های اقتصادی/اجتماعی، پشتیبانی از خواسته های معلمان، پرستاران و دیگر زحمتکشان، دفاع از جنبش های آزادی خواه و برابری طلب و تاکید بر روی ایجاد همبستگی بین المللی بین کارگران و سایر جنبش های مردمی در سراسر جهان را دید. روشن است که مابین خواسته های اصلاح طلبانه و اهداف دراز مدت انقلابی رابطه دیالکتیکی وجود دارد و سیاست های مبارزاتی می بایست با توجه به شرایط حاکم از انعطاف لازم برخوردار باشند.

هشدار کانون نویسندگان ایران

درباره‌ی تشدید سرکوب و سانسور

روز یازدهم اردیبهشت ۱۳۸۸ کسانی که فقط برای بزرگداشت روز جهانی کارگر در پارک لاله ی تهران گرد آمده بودند مورد هجوم و ضرب و شتم صدها نفر از ماموران علنی و مخفی قرار گرفتند که از پیش سازماندهی شده و در محل آبنمای پارک منتظر ایستاده بودند. در جریان این هجوم حدود یک صد نفر بازداشت شدند. بسیاری از این بازداشت شدگان از رهگذرانی بودند که بی خبر از همه جا آمده بودند تا ساعتی از بعد از ظهر روز جمعه خود را در پارک بگذرانند، اما اکنون همه ی آن ها در بند ۲۴ زندان اوین در انتظار اتهام های سنگین و عجیب و غریب اند.

در همان روز در یورش دیگری به کارگران فلزکار در تعاونی آن ها، واقع در نعمت آباد در جاده ی ساوه، ده ها تن دیگر دستگیر شدند. شمار دیگری نیز در جریان برگزاری مراسم اول ماه مه در سنندج بازداشت شده اند.

افزون بر این، روز چهاردهم اردیبهشت در همان حال که به مناسبت هفته ی معلم، بانگ و غوغای ستایش از مقام معلم و قدردانی از نقش اجتماعی او از رسانه های تبلیغاتی گوش فلک را کر می کرد، معلمان تهران در جریان تجمع مسالمت آمیزشان برای طرح مطالبات خود کتک خوردند و شماری از آنان بازداشت شدند.

طرفه آن که طی همین روزها که متولیان دولتی و معرکه گردانان نمایشگاه سالانه ی کتاب، به مناسبت برگزاری این نمایشگاه، در تشویق کتاب خوانی و فرهنگ پروری با ارانه آمار و ارقام بلند بالا داد سخن می دادند، شماری از قدیمی ترین و خوش نام ترین ناشران کشور را به علت ناهماهنگی با سیاست های فرهنگی دولت از شرکت در نمایشگاه محروم کردند و زیر فشار قرار دادند.

کانون نویسندگان ایران بر پایه ی تعهدی که در زمینه ی آزادی بیان و اندیشه و مبارزه با سانسور دارد، فشار آوردن بر ناشران مستقل و جلوگیری از فعالیت صنفی کارگران و معلمان برای بیان خواسته های واقعی شان را محکوم می کند و نسبت به تشدید عمومی فضای سرکوب و خفقان هشدار می دهد. کانون نویسندگان ایران ۱۳۸۸/۲/۱۷

نمونه ی دیگر جنبش زنان در ایران است که علی رغم تداوم سیاست های سرکوبگرانه از طرف رژیم، در سطوح متفاوت دمکراتیک به مبارزه ادامه می دهد. از دوران ریاست جمهوری محمد خاتمی (۱۳۸۴-۱۳۷۶) که سخت گیری در فضای اجتماعی قدری کمتر شد، فعالین جنبش زنان توانسته اند که با تشکیل گروه های نیمه مخفی/نیمه علنی و خودسازمان یافته در جامعه مدنی، جنبه هایی از موازین نابرابر حقوقی/اجتماعی تحمیل گشته از طرف رژیم را به چالش بطلبند و مبارزه برای استقرار حقوق زنان همچنین حقوق بشر را به جلو ببرند. در واقع، برخلاف سازمان های اپوزیسیون که از طرف رژیم تحمل نشده و نمی شوند، تشکیل گروه های "غیر سیاسی" در بطن جامعه به فعالین در جنبش زنان و تا حدی دیگر جریانات مردمی فرصت بیشتری را برای شرکت در امور اجتماعی داده است. بدین ترتیب آنها از زیر تیغ سرکوب آبی به دور مانده اند. بدیهی است که بسیاری از آنها تحت تعقیب قرار گرفته به زندان نیز انداخته شده اند، اما به هر حال جنبش زنان قادر بوده است که در میان پیچ و خم ها و مسیر ناهموار اجتماعی به فعالیت های حق طلبانه خود ادامه دهد. واقعیت این است که در ایران مبارزین درگیر در جنبش زنان و سایر جریانات مردمی، در سایه ی طرح مطالبات دمکراتیک و نه تخصص سیاسی با رژیم است که می توانند تقریباً به طور علنی فعالیت کرده رژیم را حول محور مطالبات صنفی/اجتماعی محدودی به چالش بکشند. مسائلی مانند حقوق برابر برای زنان در حیطه های ازدواج، طلاق، ارث، دینه برای مجروحیت و قتل غیر عمدی، حضور مساوی با مرد در دادگاه، توقف سنگسار، اعدام و شکنجه از جمله موضوعاتی هستند که جریان کارزار یک میلیون امضا درگیر مبارزه برای آنها است. فعالین در این کارزار، دستاورد چشمگیری نخواهند داشت اگر که در چارچوب این تشکیلات علنی، آنها حرکت های ضد رژیمی را با مطالبات دمکراتیک مخلوط کنند. البته این بدان معنی نیست که برخی که به تغییر نظام اعتقاد داشته و به طور فردی و یا در صفوف سازمان های اپوزیسیون برای آن هدف مبارزه می کنند، آن بخش از فعالیت ها را به کنار گذاشته و یا حتی برای مدتی متوقف کنند. مناسبانه آنجه که در ایران نبود آن ملموس است همان وجود یک اپوزیسیون قدرتمند و متشکل از جریانات چپ و دیگر افراد و گروه های مترقی و مدافع آزادی است که توانسته باشد حول محور اصول استقلال طلبی، دمکراسی خواهی، عدالت جویی و جمهوریت در سطح یک جبهه وسیع دمکراتیک مردمی سازماندهی شده باشد.

به هر حال، تاکید بحث در این نوشته این است که پیشبرد مبارزات در هر دو حوزه اصلاح طلبی و انقلابی نه فقط لازم است که به نوعی، تغذیه کننده و تکامل کننده ی همدیگر می باشند. فعالیت های رفرمیستی که معمولاً غیر قهرآمیز و غیر تخصصی هستند، در عرصه های گوناگون جامعه شکل می گیرند و متناسب با شرایط، به روش های متفاوت مبارزاتی انجام می شوند. وجود ابعاد سیاسی/اجتماعی اطلاع طلبانه و دمکراتیک در جنبش توده ای، فرصت های بسیاری را برای فعالین متعلق به طیف های متنوع اجتماعی به وجود می آورد که از جمله به ارتقاء شناخت از دیگر گرایش ها و نظریات های متفاوت مردم منجر شده و باعث ایجاد تجربیات نظری و عملی در پرتوی فعالیت های جمعی می گردد که بدون شک برای توسعه مبارزات رادیکالتر در عرصه ها و فرصت های دیگر گرانبها هستند. فعالیت های اصلاح طلبانه در جنبش زنان و از جمله کارزار یک میلیون امضا و همچنین حرکت های کارگری برای اخذ حقوق دمکراتیک و به ویژه تلاش های مربوط به تشکیل سندیکاهای کارگری، باعث افزایش همکاری، شناخت و دیالوگ حول محور مطالبات دمکراتیک در کل جنبش آزادی خواه و عدالت جو می گردد که به خودی خود دستاوردی سیاسی و مؤثر در جهت حرکتی به سوی جامعه انسانی تر می باشد. با توجه به خصالت خودکامه در رژیم ایران، یکی از راههای منطقی برای درگیر ماندن در مبارزات اجتماعی مردم، البته در موارد مشخص، عدم بروز هویت سیاسی می باشد، وگرنه رژیم، تحت بهانه ی حفظ "امنیت ملی" کشور، همواره فعالیت های اپوزیسیون را سرکوب نموده و می کند. خلاصه کلام این که، از فعالین سوسیالیستی، و در میان آنها از اعضای سازمان های چپ انقلابی که در جبهه مبارزه برای ایجاد سوسیالیسم (نظام اجتماعی مبتنی بر روابط غیر کالایی و برابر بین انسان ها) می رزمند انتظار است که در سطح امکان در تلاش های خود به خودی جنبش ها که با توجه به شرایط، در مسیر ترکیبی سیال از فعالیت های اصلاح طلبانه و انقلابی حرکت می کنند، شرکت نموده، در جهت شکل گیری سرنوشت اجتماعی جامعه مشارکت آگاه و فعال داشته باشند. می ماه ۲۰۰۹

* پیوندها *

سرمدیر نشریه : منصور نجفی

mansour.nadjifi@telia.com

ایمیل روابط عمومی سازمان

public@rahekargar.net

تلفن روابط عمومی سازمان

0049-69-50699530

شماره فاکس سازمان

۳۳-۱-۴۳۴۵۵۸۰۴

سایت راه کارگر

www.rahekargar.net

سایت رادیو برابری

www.radiobarabari.net

سایت اتحاد چپ کارگری

www.etehadchap.org

سایت رادیو صدای کارگران ایران

www.sedayekargaran.com

نشر بیدار

www.nashrebidar.com

نشریه انگلیسی ایران بولتن

www.iran-bulletin.org

توجه : مقالاتی که با کد " دیدگاه " مشخص میشوند ، الزاماً بیانگر مواضع سازمان نیستند .